



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پنجمین جلد

سیره شوالیان

جستاری در زندگی با بزرگواران امام سجاد علیه السلام

مکتب اهل بیت

انجمن علمی و فرهنگی

کتابخانه عمومی امام علی علیه السلام

سده شوالیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جستاری در زندگی با برکت امام سجاد علیه السلام (برگرفته از: سیره پیشوایان)

نویسنده:

مهدی پیشوایی

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	جستاری در زندگی با برکت امام سجاد علیه‌السلام (برگرفته از: سیره پیشوایان)
۷	مشخصات کتاب
۷	آشنایی با امام سجاد علیه‌السلام
۷	خلفای معاصر حضرت علیه‌السلام
۸	بیماری امام علیه‌السلام؛ یک مصلحت الهی
۸	پیام آور قیام کربلا
۹	عصر اختناق
۹	حکومت سیاه عبد الملک
۱۰	عمال ستمگر
۱۱	حجاج در عراق
۱۲	موج کشتار و اختناق
۱۲	نقاط تاریک و روشن کارنامه ولید بن عبد الملک
۱۲	آلودگیهای ولید
۱۳	فرمانروایان ستمگر
۱۳	چرا امام چهارم علیه‌السلام قیام نکرد؟
۱۳	دو راهی دشوار
۱۴	شورش مردم مدینه
۱۵	نقش عبدالله بن زبیر
۱۵	چرا امام چهارم علیه‌السلام با شورشیان مدینه همکاری نکرد؟
۱۵	مأمن پناهندگان
۱۶	ابعاد مبارزات امام چهارم علیه‌السلام با مظالم و مفساد عصر
۱۶	اشاره

- زنده نگهداشتن یاد و خاطره عاشورا ۱۶
- پند و ارشاد امت ۱۶
- اشاره ۱۶
- کادر سازی ۱۷
- انحطاط وضع اخلاقی امت ۱۸
- ضرورت تبیین احکام و نشر فرهنگ اصیل اسلامی ۱۹
- تبیین معارف در کلاس دعا ۱۹
- اشاره ۱۹
- صحیفه سجاده ۱۹
- ابعاد سیاسی صحیفه سجاده ۲۰
- برخورد و مبارزه با علمای درباری ۲۱
- اشاره ۲۱
- زهری کیست؟ ۲۲
- شاگردی زهری در محضر امام سجاد ۲۲
- زهری در دربار بنی امیه ۲۲
- نیاز خلفای ستمگر به وجود علمای درباری ۲۳
- احادیث مجعول زهری ۲۴
- نامه کوبنده امام چهارم به زهری ۲۵
- درس وارستگی ۲۷
- نشر احکام و آثار تربیتی و اخلاقی ۲۸
- دستگیری از درماندگان ۲۸
- کانون تربیتی ۲۹
- پاورقی ۳۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۶

جستاری در زندگی با برکت امام سجاد علیه السلام (برگرفته از: سیره پیشوایان)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سیره پیشوایان: نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم السلام / مهدی پیشوایی؛
با مقدمه جعفر سبحانی. مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲. مشخصات ظاهری: ۷۹۲ ص. شابک: ۴۵۵۰ ریال؛
۱۲۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۱۸۰۰۰ ریال: چاپ ششم ۹۶۴-۶۲۴۳-۱۲-۶؛ چاپ هشتم ۹۶۴-۶۲۴-۳۶۴-
۹؛ ۲۴۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)؛ ۲۶۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)؛ ۲۶۰۰۰ ریال (چاپ پانزدهم)؛ ۲۸۰۰۰ ریال (چاپ هفدهم)؛ چاپ
هجدهم ۹۶۴-۳۵۷-۱۴۵-۹؛ چاپ بیست و یکم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۳۱۵-۷: یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۴. یادداشت: چاپ سوم:
تابستان ۱۳۷۵. یادداشت: چاپ ششم: زمستان ۱۳۷۶. یادداشت: چاپ هشتم: تابستان ۱۳۷۸. یادداشت: چاپ یازدهم: ۱۳۷۹.
یادداشت: چاپ سیزدهم: تابستان ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ پانزدهم: ۱۳۸۲. یادداشت: چاپ هفدهم: تابستان ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ
هجدهم: بهار ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ نوزدهم: تابستان ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ بیستم: بهار ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ بیست و یکم:
۱۳۸۸. یادداشت: چاپ بیست و دوم: بهار ۱۳۸۹. یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۸۱] - ۷۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت:
نمایه. موضوع: ائمه اثنا عشر - سرگذشت نامه شناسه افزوده: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -، مقدمه نویس شناسه افزوده: موسسه
امام صادق (ع) رده بندی کنگره: BP۳۶/۵ پ ۹ س ۹ ۱۳۷۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۳-۱۰۵

آشنایی با امام سجاد علیه السلام

ایشان فرزند حسین بن علی علیهما السلام سومین امام شیعیان جهان، مادرش «شهر بانویه» [۱] مشهورترین لقبش «زین العابدین» و «سجاد» است. امام سجاد علیه السلام در سال سی و هشت قمری دیده به جهان گشود [۲] و دوران کودکی خود را در مدینه سپری کرد. حدود دو سال از خلافت جدش امیر مؤمنان علیه السلام را درک نمود و پس از آن مدت ده سال شاهد حوادث دوران امامت عمومی خویش امام مجتبی علیه السلام بود که تنها در شش ماه آن عهده دار خلافت اسلامی بود. پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال ۵۰ هجری، به مدت ده سال در دوران امامت پدرش حسین بن علی علیه السلام که در اوج قدرت معاویه با او در ستیز و مبارزه بود، در کنار او قرار داشت. در محرم سال ۶۱ هجری در جریان قیام و شهادت پدرش حسین علیه السلام در سرزمین کربلا حضور داشت. پس از فاجعه‌ی کربلا که امامت به او رسید، همراه دیگر اسیران اردوگاه حسینی به اسیری به کوفه و شام برده شد، و در این سفر سرپرست و تکیه گاه حسینی به اسیری به کوفه و شام برده شد، و در این سفر سرپرست و تکیه گاه اسیران در کوران مصائب و گرفتاریها بود. او در این سفر با سخنرانیهای آتشین خود حکومت یزید را رسوا ساخت و پس از بازگشت از شام، در شهر مدینه اقامت گزید تا آنکه در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رسید و در قبرستان معروف «بقیع» در کنار قبر عمویش امام حسن علیه السلام به خاک سپرده شد.

خلفای معاصر حضرت علیه السلام

امام علی بن الحسین در دوران امامت خود با زمامداران یاد شده در زیر معاصر بوده است: ۱- یزید بن معاویه (۶۱ ۶۴ق) [۳]. ۲ عبد الله بن زبیر (۶۱ ۷۳) [۴]. ۳ معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴) ۴ مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵) ۵ عبد الملک بن مروان (۶۵ ۸۶) ۶ ولید بن عبد الملک (۸۶ ۹۶)

بیماری امام علیه السلام؛ یک مصلحت الهی

متأسفانه بسیاری از مردم ناآگاه، از امام چهارم به عنوان امام بیمار یاد می کنند و با ذکر این لقب، در ذهن آنان شخصی رنجور و ناتوان با چهره ای زرد و پژمرده و روحی افسرده تداعی می شود در حالی که واقعیت غیر از این است، زیرا امام چهارم تنها در کربلا مدت کوتاهی بیمار بوده است و پس از آن بهبود یافته و در حدود ۳۵ سال همچون سایر امامان از سلامت جسمی بر خوردار بوده است. بی شک بیماری موقت آن حضرت در آن حادثه، عنایت خداوندی بوده است تا بدین وسیله از وظیفه‌ی جهاد معذور گردد [۹] و وجود مقدسش از خطر کشتار مزدوران یزید محفوظ بماند و از این رهگذر، رشته‌ی امامت تداوم یابد. اگر حضرت بیمار نبود می بایست در جهاد با یزیدیان شرکت کند و در این صورت همچون سایر فرزندان و یاران پدرش به شهادت می رسید و نور هدایت خاموش می شد. (سبط ابن الجوزی) می نویسد: علی بن الحسین چون بیمار بود کشته نشد [۱۰]. «محمد بن سعد» می نویسد: آن روز (عاشورا) که علی بن الحسین همراه پدرش بود، بیست و سه یا بیست و چهار سال داشت و هر کس بگوید که او در آن زمان کوچک بوده و موی بر نیاورده بوده، بی اساس است؛ بلکه او آن روز بیمار بود (به همین جهت در جنگ شرکت نکرد) [۱۱]. «ابن سعد» همچنین گزارش می دهد که: پس از کشته شدن حسین بن علی، شمر به سوی علی بن الحسین آمد و او بیمار بود و در بستر خوابیده بود. شمر گفت: این را بکشید. یکی از همراهان وی گفت: سبحان الله! آیا جوانی را که بیمار است و در جنگ هم شرکت نداشته بکشیم؟ در این هنگام «عمر بن سعد» در رسید و گفت: با این زنان و این بیمار کاری نداشته باشید [۸]. «شیخ مفید» از «حمید بن مسلم»، یکی از سپاهیان یزید، چنین نقل می کند: (روز عاشورا) به چادر علی بن الحسین رسیدیم، او سخت بیمار و بر بستری خوابیده بود. شمر با گروهی از پیادگان آمد، به او گفتند: آیا این بیمار را نمی کشی؟ من گفتم: سبحان الله! آیا کودکان را هم می کشید؟! [۹] این کودک کی است و بیماری او را از پا در خواهد آورد، و چندان از این سخنان گفتم تا آنان را از کشتن او باز داشتم. در این هنگام «عمر بن سعد» آمد زنان به روی او فریاد زدند و گریستند. او به افراد خود گفت: هیچ کس از شما به خانه های این زنان داخل نشوید و متعرض این جوان نشوید [۱۰]. چنانکه ملاحظه شد، بیماری امام چهارم، مصلحتی الهی بود که موجب حفظ حیات آن حضرت گردید و هرگز به معنای ضعف روحی و عجز ناتوانی او در برابر دشمن نبود. امام نه تنها در آن شرایط سخت و دشوار اسیری، ملجاء و پناهگاه اسیران و آرام بخش دل‌های دردمند آنان بود، بلکه با دشمن با شجاعت و شهامت بر خورد می کرد و سخنرانیها و مناظرات پر شور آن حضرت در کوفه و شام گواه این معناست. چنانکه پس از انتقال اسیران به کوفه، به دنبال گفتگوی تندی که در مجلس عبید الله بن زیاد بین او و امام صورت گرفت، عبید الله خشمگین شد و دستور قتل حضرت را صادر کرد، اما امام فرمود: «مرا به کشتن تهدید می کنی؟! آیا نمی دانی که کشته شدن، برای ما یک امر عادی بود و شهادت برای ما کرامت و فضیلت است»؟ [۱۱].

پیام آور قیام کربلا

چنانکه اشاره شد، امام سجاد در فاجعه‌ی کربلا حضور داشت و پس از شهادت پدرش حسین بن علی علیهما السلام در رأس بازماندگان خاندان حسینی، ابلاغ پیام قیام و شهادت سرخ آن حضرت را به عهده گرفت و با سخنرانیها و مناظرات خود، به افشای چهره‌ی پلید حکومت اموی و بیدار ساختن افکار عمومی پرداخت. با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه داری که حکومت اموی از زمان معاویه به بعد بر ضد خاندان پیامبر (بویژه در منطقه‌ی شام) به عمل آورده بود، بی شک اگر بازماندگان امام حسین علیه السلام به افشاگری و بیدار سازی نمی پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرتهای وقت، قیام و نهضت بزرگ و جاوید آن حضرت را در طول تاریخ لوٹ می کردند و چهره‌ی آن را وارونه نشان می دادند، اما تبلیغات گسترده‌ی امام سجاد و دیگر باز

ماندگان حضرت سید الشهداء علیه السلام در دوران اسیری که حماقت و کینه توزی یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود اجازه‌ی چنین تحریف و خیانت را به دشمنان حسین علیه السلام نداد و طبل رسوایی یزید را به صدا در آورد. از آنجا که مبارزات تبلیغاتی امام چهارم را در بخش زندگانی امام حسین علیه السلام به تفصیل نوشته ایم، در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

عصر اختناق

بر اساس تقسیم بندی ادوار چهار گانه‌ی امامت پس از رحلت پیامبر اسلام (که در بخش زندگانی امیر مؤمنان علیه السلام توضیح دادیم) زندگانی امام سجاد در دوره‌ی چهارم قرار داشته است، یعنی دوره‌ی: نومی‌ی از پیروزی حرکت مسلحانه کوشش سازنده به امید ایجاد حکومت اسلامی توسط خاندان پیامبر در دراز مدت زمینه سازی برای رسیدن به این هدف از رهگذر کار فرهنگی و تربیت نیروی انسانی متناسب تبیین تفکر اصیل اسلامی و نشان دادن بدعتها و تحریفها توضیح اینکه حادثه‌ی دلخراش عاشورا (در کوتاه مدت) ضربت خرد کننده‌ی بر نهضت شیعه وارد ساخت، و با انعکاس خبر این حادثه در سراسر کشور اسلامی آن روز، بویژه در عراق و حجاز، رعب و وحشت شدیدی بر محافل شیعه حکم فرما گشت، زیرا مسلم شد که یزید که آماده است تا حد کشتن فرزند پیامبر (که در همه‌ی جهان اسلام به عظمت و اعتبار و قداست شناخته شده بود) و اسیر کردن زنان و فرزندان او حکومت خود را استحکام بخشد، در راه تثبیت پایه‌های حکومت خویش از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کند [۱۲]. این رعب و وحشت، که آثارش در کوفه و مدینه نمایان گردیده بود، با بروز «فاجعه‌ی حره» و سرکوب شدید و بی رحمانه‌ی نهضت مردم مدینه توسط نیروهای یزید (ذیحجه سال ۶۳ ه.ق) شدت یافت و اختناق شدیدی در منطقه‌ی نفوذ خاندان پیامبر بویژه مدینه در حجاز و کوفه در عراق، حاکم شد و شیعیان و پیروان امامان، که دشمنان بنی امیه به شمار می‌آمدند، دستخوش ضعف و سستی گردیدند و تشکل و انسجامشان از هم پاشید. امام سجاد با اشاره به این وضع ناگوار (می فرمود: «در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند» [۱۳]. «مسعودی»، مورخ نامدار، تصریح می‌کند که: «علی بن الحسین، امامت را به صورت مخفی و با تقیه‌ی شدید و در زمانی «دشوار عهده دار گردید» [۱۴]. امام صادق علیه السلام در ترسیم این وضع تلخ و اندوهبار می فرمود: «مردم پس از (شهادت) حسین بن علی علیه السلام بر گشتند (از اطراف خاندان پیامبر پراکنده شدند) جز سه نفر: «ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل، و جبیر بن مطعم» [۱۵] سپس افرادی به آنان پیوستند و تعدادشان افزون گشت. «یحیی بن ام الطویل» به مسجد پیامبر در مدینه می رفت و خطاب به مردم می گفت: «ما مخالف و منکر شما (و راه و آیین شما) هستیم و میان ما و شما دشمنی و (خشم و کینه‌ی آشکار و همیشگی هست» [۱۶]. نا گفته پیدا است که اینگونه موضعگیری صریح آشکار در آن شرائط، تنها از معدود افراد جان بر کفی همچون «یحیی بن ام الطویل» ساخته بود که خود را برای تمام عواقب خطرناک آن آماده کرده بودند، به همین دلیل «حجاج بن یوسف» به جرم دوستی و پیروی یحیی از امیر مؤمنان علیه السلام دستها و پاهای او را قطع کرد و وی را به شهادت رسانید [۱۷]. «فضل بن شاذان»، یکی از برجسته ترین دانشمندان و محدثان شیعه در اواسط قرن سوم هجری و از شاگردان امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیه السلام می گوید: در آغاز امامت علی بن الحسین علیه السلام جز پنج نفر پیرو او نبودند: «سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن (جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی» [۱۸].

حکومت سیاه عبد الملک

دوران امامت حضرت سجاد، مصادف با یکی از سیاهترین ادوار حکومت در تاریخ اسلام بود. گر چه پیش از آن حضرت نیز حکومت اسلامی دستخوش انحراف گشته به یک حکومت استبدادی و خود کامه تبدیل شده بود، اما زمان امام چهارم، این تفاوت را با ادوار سابق داشت که سردمداران حکومت در این زمان، به صورت آشکار و بدون هیچ گونه پرده پوشی، به مقدمات اسلامی

دهن کجی می کردند، و آشکارا اصول اسلامی را زیر پا می گذاشتند و هیچ کس هم جرأت کوچکترین اعتراض را نداشت. بیشترین دوران امامت حضرت سجاد (علیه السلام) مصادف بود با دوران خلافت عبد الملک بن مروان که مدت بیست و یک سال طول کشید. مورخان از عبد الملک به عنوان فردی زیرک، با احتیاط و دور اندیش، ادیب، باهوش و دانشمند یاد کرده اند [۱۹]. مولف «الفخری» می گوید: «عبد الملک فردی خردمند، عاقل، دانشمند، فاضل، ادیب، باهوش، جبار، بسیار با هیبت، فوق العاده سیاستمدار، و دارای حسن تدبیر بود» [۲۰] «هندو شاه» می نویسد: «او مردی بود عاقل و فاضل و فصیح و فقیه، و علم اخبار و دقایق اشعار، نیکو دانستی و صاحب رأی و تدبیر بود» [۲۱]. او پیش از رسیدن به قدرت، یکی از فقهای مدینه به شمار می رفت [۲۲] و به زهد و عبادت و دینداری شهرت داشت و اوقات خود را در مسجد با عبادت سپری می کرد به طوری که به او «حمامة المسجد» (کبوتر مسجد) می گفتند! [۲۳]. گویند: پس از مرگ پدرش مروان، هنگامی که خلافت به او رسید، سرگرم خواندن قرآن بود، اما با شنیدن این خبر، قرآن را بست و گفت: «اینک بین من و تو جدایی افتاد! و دیگر با تو کاری ندارم»! [۲۴]. او به راستی از قرآن جدا شد و در اثر غرور قدرت، چنان دستخوش مسخ شخصیت گردید که مورخان از کارنامه سیاه حکومت او به تلخی یاد می کنند. «سیوطی» و «ابن اثیر» می نویسند: در طی تاریخ اسلام عبد الملک نخستین کسی بود که غدر و خیانت ورزید (عمر و بن سعید بن العاص را پس از امان دادن کشت) و نخستین کسی بود که مردم را از سخن گفتن در حضور خلیفه منع کرد و نخستین کسی بود که از امر به معروف جلوگیری کرد [۲۵]. او دو سال پس از شکست دادن عبدالله بن زبیر در مکه (در سال ۷۵ هجری) در جریان سفر حج وارد مدینه شد و ضمن سخنانی خطاب به مردم چنین گفت: من نه همچون خلیفه خوار شده (عثمان)، نه همچون خلیفه آسان گیر (معاویه) و نه مانند خلیفه سست خرد (یزید) هستم، من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی کنم، شما از ما کارهای مهاجران را می خواهید، اما، مانند آنان رفتار نمی کنید (ما را به پرهیزگاری می خوانید و خود به آن عمل نمی کنید) به خدا سوگند از این پس هر کس مرا به تقوا امر کند، گردن او را خواهیم زد! [۲۶]. جمله اخیر را برای آن گفت که خطیبان و ائمه جمعه، هنگام خواندن خطبه جمعه، گفتار خود را با جمله «اتق الله» (پرهیزگار باش) آغاز می کردند [۲۷] پیدا است وقتی کسی که خود را خلیفه پیامبر قلمداد می کرد، در شهر پیامبر و کنار مدفن او چنین سخنانی بگوید و بر سنت او این گونه حمله برد، رفتار و گفتار مأموران او در ایالت های دور افتاده چگونه خواهد بود. عبد الملک در مدت حکومت طولانی خود، آن چنان با ظلم و فساد و بیدادگری خو گرفت که نور ایمان در دل او به کلی خاموش گشت. وی روزی خود به این امر اعتراف کرد و به «سعید بن مسیب» چنین گفت: «چنان شده‌ام که اگر کار نیکی انجام دهم خوشحال نمی شوم، و اگر کار بدی از من سرزند، ناراحت نمی گردم»! سعید بن مسیب گفت: مرگ دل در تو کامل شده است! [۲۸]. عبد الملک غالباً با زنی به نام «ام الدردأ» گفتگو می کرد. روزی «ام الدردأ» به وی گفت: «ای امیر المؤمنین! شنیده‌ام پس از عبادت و تهجد، شراب نوشیده‌ای؟! و او پاسخ داد: «نه تنها شراب که خون مردم را نیز نوشیده‌ام»!! [۲۹]. او که روزی از لشگر کشی یزید به مکه (جهت سرکوبی عبدالله بن زبیر) به خدا پناه می برد و ابراز نفرت می کرد، پس از رسیدن به حکومت، نه تنها این عملیات را ادامه داد، بلکه شخص سفاکی چون حجاج را مأمور این کار کرد و او مسجد الحرام و کعبه را (که پسر زبیر در آنجا متحصن شده بود) با منجنیق سنگباران کرد! [۳۰].

عمال ستمگر

نمایندگان عبد الملک نیز در مناطق مختلف کشور اسلامی، به پیروی از او، حکومت وحشت و اختناق به وجود آورده بودند و با زور و قلدری با مردم رفتار می کردند. «مسعودی» می نویسد: «عبد الملک فردی خونریز بود. عمال او مانند «حجاج» حاکم عراق، «مُهَلَّب» حاکم خراسان، و «هشام بن اسماعیل» حاکم مدینه نیز همچون خود وی سفاک و بی رحم بودند» [۳۱]. هشام بن اسماعیل که حاکم مدینه بود، چندان بر مردم سخت گرفت و آنچنان خاندان پیامبر را آزار داد که وقتی ولید بعد از مرگ پدرش به

حکومت رسید، ناچار شد او را از کار برکنار نماید [۳۲]. بدتر از همه آنان حجاج بود که جنایات او در تاریخ اسلام مشهور است. عبد الملک پس از شکست عبدالله بن زبیر توسط حجاج، او را به مدت دو سال به استانداری حجاز (مکه و مدینه و طائف) منصوب کرد. [۳۳]. حجاج در مدینه گردن گروهی از صحابه مانند «جابر بن عبدالله انصاری» «انس بن مالک»، «سهل بن سعدی» و جمعی دیگر را به قصد خوار کردن آنان داغ نهاد. دستاویز او در این کار آن بود که اینان کشندگان عثمانند! [۳۴]. او هنگام ترک مدینه چنین گفت: «خدا را سپاس می گویم که مرا از این شهر گناه بیرون می برد. این شهر از همه شهرها پلیدتر و مردم آن نسبت به امیر المؤمنین دغل کارتر و گستاخترند. اگر سفارش امیرالمؤمنین نبود. این شهر را با خاک یکسان می کردم. در این شهر جز پاره چوبی که منبر پیامبر خوانند و استخوان پوسیده‌ای که قبر پیامبر می دانند، چیزی نیست»؟! [۳۵].

حجاج در عراق

پس از آنکه حجاج مکه و مدینه را مطیع ساخت، عبد الملک دانست آنکه می تواند عراقیان را سر جای خود بنشانند حجاج است، لذا در سال هفتاد و پنجم هجری حکومت عراق (کوفه و بصره) را به وی سپرد. حجاج چون به «کوفه» در آمد، همچون حاکمی که از سوی خلیفه آمده باشد رفتار نکرد، بلکه سر و صورت خود را پوشاند و به طور ناشناس به مسجد وارد شد، صف مردم را شکافت و بر فراز منبر نشست و مدتی دراز خاموش ماند. زمزمه در گرفت که این کیست؟ یکی گفت: او را سنگسار کنیم. گفتند: نه، صبر کن ببینیم چه می گوید؟ همین که سکوت همه جا را فرا گرفت، حجاج روی خود را گشود و چنین آغاز سخن کرد: «مردم کوفه! سربازی را می بینم که چون میوه رسیده، موقع چیدن آن‌ها فرا رسیده است و باید از تن جدا گردد، و این کار به دست من انجام می گیرد، و خوانهایی را می بینم که میان عمامه‌ها و ریشها می درخشد»... آنگاه سخنان تهدید آمیز خود را ادامه داد و چنان مردم را ترساند که بی اختیار سنگ ریزه از دست مردی که می خواست او را سنگسار کند، بر زمین ریخت! [۳۶]. ورود حجاج به «بصره» نیز همچون ورود وی به کوفه بود. «ابن قتیبه دینوری» ورود او را به «بصره» چنین توصیف می کند: حجاج همراه دو هزار نفر از سپاهیان شام و طرفداران آنان و چهار هزار نفر از نیروهای متفرقه، رهسپار بصره شد. هنگام ورود به بصره، دو هزار نفر از آنان را همراه برد و تصمیم گرفت روز جمعه هنگام نماز وارد شهر شود. او به همراهانش دستور داد مسجد را محاصره کنند و در کنار هر یک از درهای مسجد که بالغ بر هیجده در بود، صد نفر بایستند و شمشیرهایشان را زیر لباس پنهان سازند. آنگاه به آنان گفت: به محض آنکه در داخل مسجد سر و صدا بلند شد، هر کس خواست از مسجد بیرون برود، کاری کنید که سر بریده‌اش جلوتر از تنش بیرون رود! ماموران در کنار درها مستقر شدند و به انتظار ایستادند. حجاج همراه دویست نفر مسلح که صد نفرشان پیشاپیش وی، و صد نفر دیگر پشت سر او حرکت می کردند و شمشیرها را زیر لباس مخفی ساخته بودند. حجاج به آنان گفت: وقتی وارد مسجد شدیم، من برای مردم سخنرانی خواهم کرد و آنها مرا سنگباران خواهند ساخت، وقتی که دیدید من عمامه را از سرم برداشتم و بر زانوهایم گذاشتم، شمشیر را از نیام بکشید و آنها را از دم تیغ بگذرانید! با این نقشه، وقتی که موقع نماز رسید، او بر فراز منبر نشست و طی سخنانی گفت ...: «امیر المؤمنین (عبد الملک) مرا به حکمرانی شهر شما و تقسیم بیت المال در میان شما منصوب کرده است، و به من دستور داده است که به داد مظلومان برسم و ظالمان را کیفر دهم، نیکوکاران را تقدیر و بدکاران را مجازات کنم ... خلیفه وقتی مرا به این سمت منصوب کرد، دو شمشیر به من داد: یکی شمشیر رحمت، و دیگری شمشیر عذاب کیفر. شمشیر رحمت در راه از دستم افتاد، اما شمشیر عذاب اینک در دست من است» ...! مردم حجاج را از پای منبر سنگباران کردند. در این هنگام عمامه را از سرش برداشت و روی زانو گذاشت. ماموران وی بیدرنگ به جان مردم افتادند. مردم که وضع را چنین دیدند، به بیرون مسجد هجوم بردند، اما هر کس گام از در مسجد بیرون گذاشت، سر از بدنش جدا شد بدین ترتیب فراری ها را مجبور به بازگشت به درون مسجد کردند و در آنجا آن‌ها را کشتند به طوری که جوی خون تا درب مسجد و بازار سرازیر

گردید! [۳۷]. بدین ترتیب حجاج در سراسر عراق حکومت وحشت برقرار ساخت، و بسیاری از بزرگان و مردمان پارسا و بیگناه را کشت. او چنان ترسی در دلها افکند که نه تنها عراق، بلکه سراسر خوزستان و شرق را فرا گرفت.

موج کشتار و اختناق

«مسعودی»، مورخ مشهور می نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد و تعداد کسانی که در این مدت با شمشیر دژخیمان وی یا زیر شکنجه جان سپردند، صد و بیست هزار نفر بود! و تازه غیر از کسانی بودند که ضمن جنگ با حجاج به دست نیروهای او کشته شدند. هنگام مرگ حجاج، در زندان مشهور وی (که از شنیدن نام آن لرزه بر اندامها می افتاد) پنجاه هزار مرد، و سی هزار زن زندانی بودند که شانزده هزار نفر آنها عریان و بی لباس بودند! حجاج زنان و مردان را یک جا زندانی می کرد و زندانهای وی بدون سقف بود از این رو زندانیان از گرما تابستان و سرما و باران زمستان در امان نبودند. [۳۸].

نقاط تاریک و روشن کارنامه ولید بن عبد الملک

پس از مرگ، عبد الملک، پسر وی «ولید» به خلافت رسید. برخی از مورخان از ولید تمجید نموده او را بر پدرش عبد الملک و جدش «مروان» و بسیاری دیگر از خلفای بنی امیه ترجیح داده‌اند، زیرا غیر از «عمر بن عبدالعزیز» هیچ یک از خلفای اموی در دوران زمامداران خود، به اندازه او کارهای عام المنفعه و امور خیریه انجام نداده است. ولید در دوران زمامداری خود در تاسیس و توسعه و تعمیر مساجد و اماکن مقدس کوشش می کرد و استانداران و فرمانداران خود را به کارها تشویق می نمود. مورخان می گویند: ولید مسجد جامع «دمشق» را بنا کرد و مسجد پیامبر و مسجد الاقصی را توسعه داد. به دستور او در هر شهری که محلی برای اقامه نماز وجود نداشت، مسجد ساخته شد. وی همچنین برای دفاع از مرزهای کشور اسلامی پایگاهها و دژهای گوناگون ایجاد نمود، راههای ارتباطی متعدد احداث کرد، در نقاط مختلف کشور چاههای آب حفر نمود، مدارس و بیمارستان هایی تاسیس کرد، صدقات و اعانه های پراکنده را لغو نموده مقرری ثابتی از بیت المال برای بیماران زمینگیر و معلولین و نیازمندان معین کرد. او آسایشگاه هایی برای نگهداری نابینایان و افراد از پا افتاده و جذامیان احداث کرد و پزشکان و پرستارانی برای مراقبت از آنها معین نمود و دستور داد به غذا و استراحت آنها رسیدگی نمایند. نیز دارالایتام هایی جهت نگهداری و تربیت و تعلیم کودکان بی سرپرست و یتیم به وجود آورد. غالب اوقات شخصا از شهر و بازار دیدن می کرد و افزایش یا کاهش نرخها را کنترل می نمود. [۳۹].

آلودگیهای ولید

به رغم نقاط روشنی که در زندگی و زمامداری ولید به چشم می خورد، وی دارای نقاط ضعف و تاریک بسیار و انحراف های آشکاری بود که در بررسی زندگی و زمامداری وی نباید ناگفته بماند. بنا به گفته‌ی مورخان، ولید مردی ستمگر و جبار بود، پدر و مادرش او را در کودکی، با هوسرانی و بی قیودی پرورش دادند، از اینرو وی فاقد ادب و شایستگی انسانی بود. [۴۰]. او با علم نحو و ادبیات عرب آشنایی نداشت و تا آخر عمر نمی توانست قواعد عربی را به کار ببرد و هنگام گفتگو، از لحاظ دستور زبان، مرتکب اشتباهات فاحش می شد. روزی در مجلس پدرش و در حضور عده‌ای، هنگام گفتگو با یک نفر عرب، جمله بسیار ساده‌ای را غلط ادا کرد! پدرش او را مورد مواخذه قرار داد و گفت: «هر کس زبان مردم عرب را بخوبی نداند، نمی تواند بر آنها حکومت کند.» ولید به دنبال این جریان، همراه عده‌ای از دانشمندان علم نحو، وارد اطاقی شد و در را به روی خود بست و مدت شش ماه مشغول فرا گرفتن این علم شد، ولی پس از این مدت، نادانتر از روز نخست بیرون آمد! [۴۱]. شاید یکی از علل این مسئله که وی

به گسترش علوم و فنون توجه نشان می داد، محرومیت خود او از دانش بود و می خواست از این رهگذر، بر نقطه ضعف خویش سرپوش گذارد!

فرمانروایان ستمگر

ولید عناصر فاسد و جنایتکار را، به عنوان امیر و فرماندار و حاکم، بر سرنوشت مسلمانان مسلط کرده بود و این عده عرصه را بر مردم تنگ ساخته بودند. یکی از عمال او «حجاج بن یوسف» بود که وی را پس از مرگ عبد الملک، در پست خود ابقا کرد. در آن زمان، منطقه شام زیر نظر خود ولید بود. در عراق «حجاج»، در حجاز «عثمان بن حباره»، و در مصر «قره بن شریک» حکمرانی می کردند و هر یک از اینها در بیدادگری مشهور بودند و «عمر بن عبدالعزیز» (برادر زاده ولید) که تا حدی دوستدار عدل و انصاف بود، با اشاره به حکومت این چند نفر در این مناطق می گفت: زمین پر از ظلم و ستم شده است، خدایا مردم را از این گرفتاری نجات بده! [۴۲]. گویا با توجه به این بیدادگری های سردمداران و مظلومیت و بی پناهی مسلمانان بود که امام سجاد (علیه السلام) طی بیانی، مردم آن زمان را به شش دسته تقسیم کرده، زمامداران را به شیر و مسلمانان را به گوسفندانی تشبیه می نماید که در بین شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک گیر کرده گوشت و پوست و استخوانشان توسط شیر دریده می شود! [۴۳].

چرا امام چهارم علیه السلام قیام نکرد؟

اینک که فضای سیاسی زمان حضرت سجاد تا حدی روشن گردید، بخوبی متوجه می شویم که چرا آن حضرت قیام نکرد؟ زیرا با رعب و اختناق شدیدی که در جامعه حکمفرما شده بود و با کنترل و تسلط شدیدی که حکومت جبار اموی بر قرار ساخته بود، هر گونه جنبش و حرکت مسلحانه پیشاپیش محکوم به شکست بود و کوچکترین حرکت از دید جاسوسان حکومت اموی پنهان نمی ماند؛ چنانکه روزی جاسوس عبد الملک در مدینه، به وی گزارش داد: علی بن الحسین کنیزی داشته، او را آزاد کرده و سپس وی را تزویج نموده است. عبد الملک طی نامه‌ای که به امام نوشت، این کار او را برای آن حضرت نقص شمرد و اعتراض کرد که چرا حضرت با یکی از افراد همشأن خود از قریش وصلت نکرده است؟! امام در پاسخ وی نوشت: بزرگتر و بالاتر از پیامبر کسی نبود، او کنیز و زن (مطلقه) برده خود را به همسری گرفت. خداوند هر پستی ای را با اسلام بالا برد، هر نقصی را با آن کامل ساخت و هر لثیمی را در پرتو آن کریم ساخت، و پس هیچ فرد مسلمانی پست نیست و پستی‌ای جز پستی جاهلیت نمی باشد. [۴۴]. عبد الملک با این کار می خواست به امام هشدار بدهد که همه کارهای او - حتی امور داخلی و شخصی او - را زیر نظر دارد! در چنین شرایطی حرکت انقلابی چگونه امکان داشت؟ گویا امام سجاد با درک این شرائط تلخ و ناگوار بود که در دعای خود به پیشگاه خدا عرض می کرد: «چه بسا دشمنی که شمشیر عداوتش را بر ضد من آخته، دم تیغش را برای ضربه زدن بر من تیز کرده و سر نیزه‌اش را به قصد جان من تیز ساخته است، زهرهای جانکاهش را برای کام من در جام فرو ریخته و مرا آماج تیرهای خویش قرار داده و چشم مراقبتش برای کنترل من نخفته است، و مصمم است که به من گزند برساند و تلخابه مرارت خود را به من بنوشاند! خدایا ناتوانیم را از تحمل گرفتاریها و رنجهای گران، عجزم را از شکست دادن آن که آهنگ جنگ با من کرده، تنهاییم را در برابر فزونی کسانی که با من دشمنی نموده و برای گرفتار کردنم در کمین نشسته‌اند، در نظر گرفتی و به یاریم آغاز کردی و به من نیرو بخشیدی» [۴۵].

دو راهی دشوار

با توجه به آن چه گذشت در می یابیم که، «امام چهارم پس از حادثه عاشورا بر سر یک دو راهی دشوار قرار گرفته بود: یا می

بایست با ایجاد هیجان و احساسات که کسی چون او به سهولت قادر بود در میان جمع معتقدان و علاقه‌مندان خود به وجود آورد، به یک حرکت تند و عمل متهورانه دست زند، پرچم مخالفتی برافرازد، و حادثه‌ای شورانگیز بیافریند، ولی بر اثر آماده نبودن شرایط لازم برای پایداری و اقدام عمیق، چون شعله‌ای فرو بخوابد و میدان را برای تاخت و تازهای بنی امیه در میدان فکر و سیاست خالی کند. و یا می بایست احساسات سطحی را به وسیله تدبیری پخته و سنجیده مهار کند، نخست مقدمه لازم کار بزرگ خود را فراهم آورد: اندیشه راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی - کار تجدید حیات اسلام و باز آفرینی جامعه اسلامی و نظام اسلامی - را تامین کند، عجالتاً جان خود و تعداد بسیار معدود یاران قابل اتکای خود را حراست نماید و میدان را در برابر حریف رها نکند، تا زنده است و تا از چشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی امیه پنهان است، در این جبهه - جبهه سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه راهنما - به مبارزه‌ای بی امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه ادامه این راه را که بی گمان به سرمنزل مقصود بسی نزدیک تر بود، به امام پس از خود بسپارد ... شک نیست که راه نخست، راه فداکاران است، ولی یک رهبر مسلکی که شعاع تاثیر عمل او نه تنها دایره‌ی محدود زمان خود، بلکه سراسر عمر تاریخ را در بر می گیرد، کافی نیست که فداکار باشد، بلکه علاوه بر آن باید ژرف نگر و دوراندیش و پرحوصله و سخت با تدبیر نیز باشد، و این همه شرائطی است که راه دوم را برای امام چهارم حتمی و قطعی ساخت.» [۴۶].

شورش مردم مدینه

خودداری پیشوای چهارم از همکاری با شورشیان مدینه را نیز باید از همین دیدگاه تحلیل کرد. شورش مدینه در سال ۶۳ (یا ۶۲) هجری رخ داد و به فاجعه «حره» مشهور گردید. [۴۷] این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی بر ضد حکومت یزید برانگیخته شد. در شهر مدینه نیز که مرکز خویشاوندان پیامبر و صحابه و تابعین بود، مردم به خشم در آمدند. حاکم مدینه (عثمان بن محمد بن ابی سفیان) که در ناپختگی و جوانی و غرور چیزی از یزید کم نداشت، با اشاره یزید [۴۸] گروهی از بزرگان شهر را به نمایندگی از طرف مردم مدینه به دمشق فرستاد تا از نزدیک، خلیفه جوان را ببینند و از مراحم وی برخوردار شوند تا در بازگشت به مدینه مردم را به اطاعت از حکومت وی تشویق کنند. به دنبال این طرح، عثمان هیئتی مرکب از «منذر بن زبیر بن عوام»، «عبیدالله بن ابی عمرو مخزومی»، «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و چند تن دیگر از شخصیت‌های بزرگ مدینه را جهت دیدار با یزید به دمشق روانه ساخت. از آنجا که یزید نه از تربیت اسلامی برخوردار بود، نه مشاورانی داشت که به او توصیه کنند که حداقل در حضور آن هیئات رفتار سنجیده‌ای داشته باشد، و نه تدبیر پدر را داشت که بداند کسی که به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می کند، حداقل باید ظواهر اسلامی را حفظ کند، نزد آنان نیز از شرابخواری و سگبازی و تشکیل بزم ها و مجالس ساز و آواز و فسق و فجور کوتاهی نکرد، اما پذیرایی با شکوهی از آنان در کاخ خود به عمل آورد، به آنان احترام بسیار کرد و به هر کدام هدایا و خلعت های هنگفتی بالغ بر پنجاه هزار و صد هزار دینار بخشید. او فکر می کرد که آنان با دریافت این پولها و با آن پذیرایی جانانه در کاخ سبز دمشق، در بازگشت به مدینه، از او تمجید و تحسین خواهند کرد، اما این دیدار نه تنها به نفع او تمام نشد بلکه کاملاً نتیجه معکوس بخشید. نمایندگان به جز منذر بن زبیر (که به بصره رفت) به مدینه بازگشتند و در اجتماع مردم این شهر اعلام کردند که: «ما از نزد شخصی برگشته‌ایم که دین ندارد، شراب می خورد، تار و طنبور می نوازد، سگ بازی می کند، خنیاگران و زنان خوش آواز در مجلس او دلربایی می کنند، و با مستی دزد و خرابکار به شب نشینی می پردازد. اینک شما را شاهد می گیریم که او را از خلافت برکنار کردیم» پسر حنظله گفت: «من از نزد شخصی برگشته‌ام که اگر هیچ کس با من یاری و همکاری نکند با همین چند پسرم به جنگ او خواهم رفت، او به من عطیه داد مرا احترام کرد ولی من عطیه او را نپذیرفتم مگر برای اینکه در جنگ با وی از آن استفاده کنم.» به دنبال این جریان، مردم

مدینه با عبدالله پسر حنظله بیعت کردند و حاکم مدینه و همه بنی امیه را از شهر بیرون کردند. این گزارش که به یزید رسید، «مسلم بن عقبه» را که مردی سالخورده و از سر سپردگان دربار بنی امیه بود، با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده، اگر تسلیم نشدند، با آنان بجنگ، و وقتی پیروز شدی سه روز هر چه دارند از اموال و چهار پایان و سلاح و طعام، همه را غارت کن و در اختیار سربازان بگذار. سپاه شام، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه در گرفت و سرانجام، شورشیان شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند. مسلم به مدت سه روز دستور قتل عام و غارت شهر را صادر کرد. سربازان شام جنایاتی مرتکب شدند که قلم از بیان آنها شرم دارد. مسلم را به خاطر این جنایات «مسرف» نامیدند. پس از پایان قتل و غارت، مسلم از مردم به عنوان بردگی برای یزید بیعت گرفت! [۴۹].

نقش عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر، که فردی جاه طلب و ظاهر الصلاح بود، اندکی پیش از ورود امام حسین (علیه السلام) به مکه در سال ۶۰ وارد مکه شده در آنجا اقامت گزیده بود، ولی در مدت امام حسین (علیه السلام) در مکه، او تحت الشعاع قرار گرفته و چندان مورد توجه مردم نبود. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) میدان برای فعالیت او باز شد و در برابر یزید اعلام مخالفت کرده خود را خلیفه خواند. عبدالله با خاندان امیر مؤمنان (علیه السلام) میانه‌ای نداشت. او در برپایی فتنه «جمل» نقش مهمی داشت و در دوران فعالیت در مکه، درود بر پیامبر را از آغاز خطبه حذف کرد و چون در این مورد از او پرسیدند، گفت: پیامبر خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او گردن خویش را بر می افرازند. [۵۰] با توجه به این سوابق که امام سجاد (علیه السلام) از فتنه او اظهار نگرانی می کرد. [۵۱] نیز گفته‌اند که اخراج حاکم مدینه و بنی امیه از این شهر با موافقت او صورت گرفته بوده است. [۵۲].

چرا امام چهارم علیه السلام با شورشیان مدینه همکاری نکرد؟

اینک وقت آن رسیده است که علل خودداری امام سجاد (علیه السلام) از همکاری با شورشیان را مورد بررسی قرار دهیم. علل خودداری امام را می توان چنین خلاصه کرد: ۱- با ارزیابی اوضاع، و ملاحظه اختناق شدیدی که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به وجود آمده بود، امام شکست نهضت مدینه را پیش بینی می کرد، و می دید اگر در آن شرکت جوید، نه تنها پیروز نمی شود، بلکه خود و پیروانش نیز کشته می شوند و باقی مانده نیروهای تشیع از بین می رود بدون آنکه نتیجه‌ای حاصل شود. ۲- با توجه به سوابق عبدالله بن زبیر، و نفوذی که او در میان صفوف شورشیان یافته بود، این نهضت نمی توانست یک نهضت اصیل شیعی باشد و امام نمی خواست امثال عبدالله بن زبیر قدرت طلب، او را پل پیروزی قرار دهند. ۳- چنانکه گذشت، شورشیان، عبدالله بن حنظله را به رهبری خود برگزیده بودند و هیچ گونه نظر خواهی از امام نکرده بودند. گر چه رهبران شورش افرادی صالح و پاک بودند و انتقادات و اعتراض های آنان نسبت به حکومت یزید کاملاً بجا و درست بود، اما پیدا بود که این حرکت، یک حرکت خالص شیعی نیست و در صورت پیروزی معلوم نیست به نفع شیعیان تمام شود. گویا با توجه به این گونه ملاحظات بود که امام از ابتدا در شورش شرکت نکرد، و یزید که این موضوع را می دانست و از طرف دیگر فاجعه کربلا- در افکار عمومی برای او گران تمام شده بود، به «مسلم بن عقبه» توصیه کرده بود که معترض علی بن الحسین علیه السلام نشود.

مأمّن پناهندگان

وقتی که بنی امیه را از مدینه بیرون کردند، مروان از امام خواهش کرد که همسر و خانواده او در حرم امام باشند. امام نیز با بزرگواری پذیرفت. از این رو طی سه روز که مدینه دستخوش قتل و غارت بود، خانه امام سجاد مامن خوبی برای پناهندگان بود و

تعداد صد نفر زن با اعضای خانواده خویش به منزل امام پناهنده شدند و امام تا آخر غائله از آنان پذیرایی کرد. «مسلم بن عقبه»، پس از ختم غائله، علی بن الحسین (علیه السلام) را خواست. وقتی که حضرت حاضر شد او را نزدیک خود نشانید و مورد احترام و تفقد قرار داد و سپس با بازگشت حضرت به خانه، موافقت کرد. [۵۳].

ابعاد مبارزات امام چهارم علیه السلام با مظالم و مفاصد عصر

اشاره

باری امام چهارم با انتخاب راه دوم، یک سلسله برنامه‌های ارشادی و فرهنگی و تربیتی و مبارزات غیرمستقیم را آغاز کرد و بدون آن که حساسیت حکومت را برانگیزد، فعالیت‌هایی انجام داد که مهمترین آنها را می‌توان در چند بخش زیر خلاصه کرد:

زنده نگهداشتن یاد و خاطره عاشورا

از آنجا که شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران آن حضرت در افکار عمومی برای حکومت اموی بسیار گران تمام شده و مشروعیت آن را زیر سوال برده بود، برای آنکه این فاجعه فراموش نشود. امام با گریه بر شهیدان و زنده نگهداشتن خاطره آنان مبارزه منفی را به صورت گریه ادامه می‌داد. شک نیست که این اشکهای سوزان و گریه‌های پر سوز ریشه عاطفی داشت زیرا عظمت فاجعه و مصیبت کربلا به قدری بزرگ و دلخراش بود که هیچ یک از شهود عینی آن حادثه، تا زنده بودند، آن را فراموش نمی‌کردند، اما بی شک چگونگی برخورد امام سجاد با این موضوع اثر و نتیجه سیاسی داشت، یادآوری مکرر فاجعه کربلا نمی‌گذاشت ظلم و جنایت حکومت اموی از خاطره‌ها فراموش شود. امام هر وقت می‌خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می‌افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می‌شد. وقتی علت این کار را می‌پرسیدند، می‌فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که (یزیدیان) آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزاد گذاشتند، ولی به روی پدرم بستند (و او را تشنه کشتند). امام می‌فرمود: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (س) را به یاد می‌آورم، گریه گلویم را می‌گیرد. روزی خدمتگزار حضرت عرض کرد: آیا غم و اندوه شما تمامی ندارد؟! حضرت فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر که تنها یکی از دوازده پسرش ناپدید شده بود، در فراق فرزند خویش آنقدر گریست که چشمانش نابینا شد و از شدت اندوه کمرش خم شد، در حالی که پسرش زنده بود (و کاملاً از یافتن او ناامید نگشته بود) ولی من ناظر کشته شدن پدرم، برادرم، عمویم و هفده نفر از بستگانم بودم که پیکرهایشان در اطرافم نقش زمین شده بود، پس چگونه ممکن است غم و اندوه من پایان یابد؟! [۵۴]. «سهل بن شعیب»، یکی از بزرگان مصر، می‌گوید: روزی به حضور علی بن الحسین رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: فکر نمی‌کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی‌دانی، برایت توضیح می‌دهم: «وضع ما، در میان قوم خود، مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می‌کشتند و دخترانشان را زنده نگه می‌داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم، با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند.» [۵۵].

پند و ارشاد امت

اشاره

چون امام چهارم در عصر اختناق زندگی می‌کرد، نمی‌توانست مفاهیم مورد نظر خود را بصورت آشکار و صریح بیان کند، از این رو از شیوه‌ی موعظه استفاده می‌کرد و مردم را از طریق موعظه با اندیشه‌ی درست اسلامی آشنا می‌کرد و این اندیشه را که در اثر

تبلیغات حاکمان جائز در طول زمان به فراموشی سپرده شده یا تحریف گشته بود، به صورت اول و اصیل به یاد مردم می‌آورد و توده‌ی مردم و جامعه‌ی اسلامی را تا هر مقدار که می‌توانست با حقایق و تعالیم اسلام آشنا می‌ساخت. بررسی این موعظه‌ها نشان می‌دهد که امام با روش حکیمانه و بسیار زیرکانه‌ای، ضمن اینکه مردم را نصیحت و موعظه می‌کرد، آنچه را که می‌خواست در ذهن مردم جا بگیرد، به آنان القا می‌کرد، و این، بهترین شکل انتقال افکار و اندیشه‌ی درست اسلامی در آن شرایط بود زیرا این مباحث، در عین حال که اثر و نتیجه‌ی سیاسی داشت و بر ضد دستگاه حاکم بود، حساسیت حکومت را بر نمی‌انگیخت. امام ضمناً مسئله «امامت»، یعنی سیستم حکومت اسلامی و رهبری جامعه اسلامی توسط امام معصوم، را روشن می‌کرد و مردم را از آنچه در جامعه اسلامی آن روز می‌گذشت، یعنی حاکمیت حاکمان زور و کفر و سردمداران فاسق و منافق، آگاه می‌ساخت و به آنان تفهیم می‌کرد که حکومتی مانند حکومت «عبد الملک»، حکومتی که اسلام خواسته، نیست. اهمیت این موضوع از این نظر بود که تا مردم نسبت به این مسئله توجه پیدا نمی‌کردند و از حالت جمود و تخدیری که به مرور زمان به وجود آمده بود، بیرون نمی‌آمدند، تغییر اوضاع و تشکیل حکومت مطلوب اسلامی امکان نداشت. یک نمونه از این گونه بیانات و مواعظ امام سجاد که بهترین گواه نکات یاد شده است، سخنان مفصلی است که به تصریح محدثان، امام هر روز جمعه در مسجد پیامبر، آن را برای یاران خود و دیگران ایراد می‌نمود. در اینجا به عنوان نمونه بخشهایی از سخنان امام را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم: «مردم! پرهیزگار باشید و بدانید که به سوی خدا باز خواهید گشت. آن روز (رستاخیز) هر کس آنچه را که از نیک و بد، انجام داده، نزد خود حاضر خواهد یافت و آرزو خواهد کرد که بین او و اعمال بدش فرسخها فاصله باشد... نخستین اموری که در قبر، دو فرشته منکر و نکیر از آن سوال خواهند کرد، «خدای» تو که او را عبادت می‌کنی، و «پیامبر» تو که به سوی تو فرستاده شده است، و «دین» تو که از آن پیروی می‌کنی، و «کتاب» (آسمانی) که آن را تلاوت می‌کنی، و «امام» تو که ولایتش را پذیرفته‌ای، خواهد بود» [... ۵۶]. در این سخنان چند چیز جلب توجه می‌کند: ۱- تکرار این سخنان در هر روز جمعه که نشانگر اهمیت آن و میزان عنایت امام به طرح این مسائل است. ۲- از اینکه گفتار امام با جمله: ای مردم! (ایها الناس) آغاز می‌گردد، معلوم می‌شود که در اینجا مخاطبان امام، تنها شیعیان و یا پیروان خاص امام نبوده‌اند، بلکه دایره‌ی مخاطبان وی وسیع و عام بوده است. ۳- امام طی سخنان خود صراحتاً یا تلویحاً، به آیات، متعدد قرآن استناد و استدلال نموده است و این بدان جهت است که در اینجا طرف سخن، عامه مردم بوده‌اند و آنان به امام سجاد به عنوان یک امام نگاه نمی‌کردند، از این رو امام برای تثبیت مطلب، به آیات قرآن استشهاد می‌کرده است، ولی در مواردی که طرف سخن تنها شیعیان و یاران خاص امام بودند، حضرت ضرورتی برای استناد به آیات قرآن نمی‌دید. [۵۷].

کادر سازی

نمونه دیگر از بیانات امام، موعظه نسبتاً مفصلی است که آن را «ابوحمره ثمالی» یکی از بهترین و نزدیکترین یاران حضرت، نقل می‌کند. متن این روایت گواهی می‌دهد که در جمع شیعیان و پیروان خاص آن حضرت بیان شده است. امام طی سخنانی می‌فرماید: خداوند ما و شما را از مکر ستمگران و ظلم و حسودان و زورگویی جباران حفظ کند. ای مومنان! شما را طاغوتها و طاغوتیان دنیا طلب که دل به دنیا سپرده و شیفته آن شده‌اند و به دنبال نعمتهای بی ارزش و لذتهای زود گذر آن هستند، نفریبید به جانم سوگند در ایام گذشته حوادثی را پشت سر گذاشتید و از انبوه فتنه‌ها به سلامت گذشتید، در حالی که پیوسته از گمراهان و بدعت گذاران و تبهکاران در زمین دوری و تبری می‌جستید؛ پس اکنون نیز از خدا یاری بخواهید و به سوی فرمانبری از خدا و اطاعت از «ولی خدا» که از حاکمان کنونی شایسته‌تر است، برگردید. امر خدا و اطاعت از کسی را که خدا اطاعت او را واجب کرده، بر همه چیز مقدم بدارید، و هرگز در امور جاری، اطاعت از طاغوتها را که شیفتگی به فریبندگی‌های دنیا را به دنبال دارد، بر اطاعت از خدا و اطاعت از رهبران الهی مقدم ندارید از معاشرت با گنهکاران و آلودگان، همکاری با ستمگران و نزدیکی و تماس با فاسقان

بپرهیزید و از فتنه آنان بر حذر باشید و از آنان دوری بجوئید و بدانید که هر کس با اولیای خدا مخالفت ورزد و از دینی غیر از دین خدا پیروی کند و در برابر امر رهبری الهی خودسرانه عمل کند، در دوزخ گرفتار آتشی شعله ور خواهد شد [... ۵۸].

انحطاط وضع اخلاقی امت

اهمیت و ضرورت این نصایح و ارشادهای امام هنگامی روشن می‌گردد که میزان انحطاط اخلاقی امت در زمان حکومت عبد الملک و پسرش ولید و متروک شدن سنتها و آداب و تعالیم اسلامی در آن عصر را مورد توجه قرار دهیم: می‌دانیم که از حدود سال سی ام هجری (نیمه دوم دوران خلافت عثمان) فساد مالی و انحطاط اخلاقی در جامعه اسلامی گسترش یافت و اشراف قریش که درآمد کلانی از خزانه‌ی دولت داشتند و از بخششهای خلفای وقت نیز بهره‌مند بودند، به ثروت اندوزی پرداختند و بدین ترتیب رفاه طلبی و اشرافیت و تجمل پرستی در جامعه‌ی اسلامی رواج یافت. ثروت اندوزان، املاک و مستغلات فراوانی گرد آوردند و کنیزان و غلامان بسیاری خریدند؛ بخصوص کنیزانی که برای خوانندگی و بزم آرایبی تربیت شده بودند ... کم کم مجالس بزم و خوشگذرانی و خنیاگری به طبقات دیگر نیز سرایت کرد. این انحطاط اخلاقی در زمان حکومت یزید آن چنان گسترش یافت که دو شهر مقدس «مکه» و «مدینه» نیز از این آلودگیها محفوظ نماند. «مسعودی» می‌نویسد: «فساد و آلودگی یزید، به اطرافیان و عمال وی نیز سرایت کرد، در زمان او ساز و آواز در مکه و مدینه آشکار گردید و مجالس بزم بر پا شد و مردم آشکارا به شرابخواری پرداختند.» [۵۹]. این وضع در زمان عبد الملک نیز همچنان ادامه یافت، به طوری که «شوقی ضیف» پس از بیان گسترش اشرافیت و رفاه زدگی در شهر مکه و مدینه می‌افزاید: «گویی این دو شهر بزرگ حجاز را برای خنیاگران ساخته بودند، تا آنجا که نه تنها مردمان عادی، بلکه فقیهان و زاهدان نیز به مجالس آنان می‌شتافتند.» [۶۰]. «قاضی ابو یوسف» به بعضی از اهالی مدینه می‌گفت: ای مردم مدینه! وضع شما با این آواز خوانی‌ها شگفت‌انگیز است، زیرا هیچ کس و ناکس و هیچ شخص محترم و غیر محترم در ایمان شما، از آن ابایی ندارد! [۶۱]. محیط مدینه طوری شده بود که «نه عالمان، غنا را ناروا می‌شمردند و نه عباد از آن جلوگیری می‌کردند.» [۶۲]. روزی «دحمان» آواز خوان، نزد قاضی مدینه به نام «عبدالعزیز مخزومی» در اختلافی که یک نفر از اهل مدینه با یک عراقی داشت، به نفع شخص مدنی شهادت داد و قاضی او را عادل تشخیص داد شهادتش را پذیرفت. عراقی به قاضی گفت: این «دحمان» است! عبدالعزیز گفت: می‌شناسمش، اگر نمی‌شناختم از هویتش سوال می‌کردم! عراقی گفت: از اهل غنا و آوازخوانی است و به کنیزان غنا یاد می‌دهد! قاضی گفت: خدا، ما و شما را بیامزد! کدامیک از ما اهل غنا نیست؟! برو حق این مرد را بده! [۶۳]. در مدینه مجالس رقص و آواز مختلط تشکیل می‌شد بدون آنکه در میان زنان و مردان پرده‌ای باشد. [۶۴]. «عایشه» دختر «طلحه» بزم‌های مختلف ترتیب می‌داد و در آن «عزّه المیلاً» آواز می‌خواند. [۶۵]. حتی کار به جایی رسیده بود که وقتی یکی از مشهورترین زنان آواز خوان آن عصر به نام «جمیله» سفری به مکه کرد، در طول مسیر، آن چنان از وی استقبال شد که در مورد هیچ مفتی و فقیه و محدث و مفسر و قاضی زاهدی سابقه نداشت! داستان این سفر را چنین نقل می‌کنند: هنگامی که جمیله به قصد حج از مدینه حرکت کرد، گروهی از مردان خنیاگر نامدار آن زمان همچون: «هیت، طویس، دلال، بردالفواد، نومه الضحی، رنفد، رحمه، هبه الله، معبد، مالک، ابن عائشه، نافع بن طنوره، بدیح الملیح و نافع الخیر» (که تعداد آنان را تا سی نفر نوشته‌اند). و نیز گروهی از زنان خنیاگر همچون: «فرهه، عزّه المیلاً، جنابه، سلّامه، حلیده، عقیله، شمّاسیه، فرعه، بلبله، لذّه العیش، سعیده و زرقاً» او را مشایعت کردند و گروهی او را تا آخر سفر همراهی کردند! هنگامی که کاروان جمیله نزدیک مکه رسید، از طرف دیگر از اشراف مکه و دیگران مورد استقبال گرم قرار گرفت و چون به مدینه بازگشت، از طرف اهالی مدینه و مردان و زنان اشراف استقبال شد و چنان شور و هلهله‌ای به وجود آمد که اهالی مدینه بر در خانه‌ها صف کشیده این صحنه را تماشا می‌کردند. [۶۶]. این داستان نشان دهنده‌ی گوشه‌ای از سقوط ارزشها در جامعه‌ی مدینه در آن عصر است. افرادی که در این سفر جمیله را

بدرقه کردند، از بزرگان خنیاگران عصر خویش بودند که شهرت آنان در جهان آن روز پیچیده بود. حال اگر در نظر بگیریم که هر یک از آنان چند تن شاگرد و وردست و آموزنده تحت تعلیم داشته است، و باز اگر احتمال این امر را منتفی ندانیم که گروهی از نوازندگان مشهور در شهر مانده به بدرقه جمیله نرفته بوده‌اند، رقمی به دست خواهد آمد که باور کردن آن دشوار می‌نماید. وقتی که وضع اجتماعی قبله گاه مسلمانان و مرکز تاسیس حکومت اسلامی چنین باشد، می‌توان حدس زد که دمشق، بصره و دیگر شهرهای بزرگ آن زمان در چه وضعی به سر می‌برده است؟! [۶۷].

ضرورت تبیین احکام و نشر فرهنگ اصیل اسلامی

در کنار این وضع اندوهبار، وقتی که ناآگاهی مردم از تعالیم اسلام، و پیدایش بدعتها و انحرافها را در نظر بگیریم، عمق فاجعه بیشتر روشن می‌گردد و بهتر در می‌یابیم که امام چهارم با درک عمیق درد جامعه بوده که با آن مواعظ، مردم را بیدار می‌ساخته است. اینک توجه شما را به نمونه‌هایی از متروک شدن تعالیم اسلام، و ناآگاهی مردم از وظایف اسلامی و پیدایش انحرافها جلب می‌کنیم: ۱- به گفته‌ی برخی از دانشمندان، بنی هاشم در زمان امام سجاد (علیه السلام) نمی‌دانستند چگونه نماز بخوانند و چگونه حج به جا آورند و اصولاً شیعیان از احکام دینی جز آن‌چه از افواه شنیده بودند، نمی‌دانستند! [۶۸]. وقتی که وضع فریضه‌ای مثل نماز که از ارکان اسلام است و هر مسلمانی در شبانه روز باید پنج بار آن را به جا آورد، در میان بنی هاشم که می‌بایست در این زمینه‌ها از همه داناتر و آگاهتر باشند، چنین باشد، می‌توان حدس زد که میزان آگاهی دینی در مردم دیگر شهرها و مناطق، و شناخت توده‌ی مردم مسلمان در مورد سایر برنامه‌های اسلام تا چه حد بوده است؟! ۲- «انس بن مالک»، صحابی مشهور، می‌گفت: چیزی از آنچه در زمان رسول خدا جاری بود، سراغ ندارم. گفتند: پس نماز چیست؟ گفت: پس آنچه بر سر نماز آوردید، چه بود؟! [۶۹]. ۳- در سال ۸۷ در زمان خلافت ولید بن عبد الملک «عمر بن عبدالعزیز» که امیر مدینه بود، به عنوان امیر الحاج به حج رفت ولی وقوف در روز عید قربان را غلط انجام داد. [۷۰]. ۴- «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» می‌گوید: در دمشق نزد «انس بن مالک» رفتیم، دیدیم تنها نشسته گریه می‌کند، وقتی که از علت گریه‌اش پرسیدم، پاسخ داد: از مجموع آنچه از اسلام فرا گرفتم، جز این نماز را سراغ ندارم که مانده باشد و آن هم ضایع شده است. ۵- اندکی پس از زمان انس، «حسن بصری» می‌گفت: اگر رسول خدا به میان شما برگردد، از میان همه آنچه به شما تعلیم کرده، جز «قبله» شما چیز دیگری را نخواهد شناخت!! [۷۱].

تبیین معارف در کلاس دعا

اشاره

یکی از دیگر شیوه‌های تبلیغی و مبارزاتی امام سجاد (علیه السلام) تبیین معارف اسلام در قالب دعا بود. می‌دانیم که دعا پیوندی است معنوی میان انسان و پروردگار که اثر تربیتی و سازندگی مهمی دارد، از این نظر دعا از نظر اسلام جایگاه خاصی دارد و اگر دعاهای رسیده از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم یک جا گرد آوری شود، مجموعه بزرگی خواهد شد. این دعاها مکتب تربیتی بزرگی است که در سازندگی و رشد روحی انسانها نقش مهمی دارد.

صحیفه سجاده

از آنجا که در زمان امام چهارم شرائط اختناق آمیزی حکمفرما بود، اما بسیاری از اهداف و مقاصد خود را در قالب دعا و مناجات بیان می‌کرد. مجموع دعاهای امام سجاد به نام «صحیفه سجاده» معروف است که پس از قرآن مجید و نهج البلاغه، بزرگترین و

مهمترین گنجینه‌ی گرانبهای حقایق و معارف الهی به شمار می‌رود، به طوری که از ادوار پیشین از طرف دانشمندان برجسته ما «اخذ القرآن»، [۷۲] «انجیل اهل بیت (علیه السلام)» و «زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله)» لقب گرفته است. [۷۳]. صحیفه سجادیه تنها شامل راز و نیاز با خدا و بیان حاجت در پیشگاه وی نیست، بلکه دریای بی کرانی از علوم و معارف اسلامی است که طی آن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از قوانین طبیعی و احکام شرعی در قالب دعا مطرح شده است. در سال ۱۳۵۳ ه.ق، مرجع فقید، مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی قدس سره، نسخه‌ای از صحیفه سجادیه را برای علامه معاصر مولف تفسیر طنطاوی (مفتی اسکندریه) به «قاهره» فرستاد. وی پس از تشکر از دریافت این هدیه گرانبها و ستایش فراوان از آن، در پاسخ چنین نوشت: «این از بد بختی ماست که تاکنون بر این اثر گرانبهای جاوید که از موارث نبوت است، دست نیافته بودیم، من هر چه در آن می‌نگرم، آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین تر می‌یابم.» [۷۴]. به خاطر اهمیت و اعتبار کم نظیر صحیفه سجادیه، در تاریخ اسلام شرح‌های بسیاری به زبان عربی و فارسی بر این کتاب نوشته شده است. مرحوم علامه «شیخ آغا بزرگ تهرانی» در کتاب «الذریعه» در حدود پنجاه شرح - غیر از ترجمه‌ها - بر صحیفه سجادیه را نام برده است. [۷۵]. علاوه بر این شرح‌ها، گروهی از دانشمندان گذشته و معاصر، ترجمه‌های متعددی بر صحیفه نگاشته‌اند که تعدادی از آنها در سالهای اخیر چاپ و منتشر شده است. صحیفه سجادیه شامل ۵۴ دعا است که فهرست عناوین آنها بدین قرار است: ۱- ستایش خدا. ۲- درود بر محمد صلوات الله علیه و خاندان او. ۳- درود بر فرشتگان حامل عرش. ۴- درخواست رحمت برای پیروی پیامبران. ۵- دعای آن حضرت برای خود و دوستانش. ۶- دعا هنگام صبح و شام. ۷- دعای آن حضرت هنگامی که پیشامدها و حوادث مهم پیش می‌آمد و نیز به هنگام اندوه. ۸- در پناه جستن به خدا از ناملایمات و اخلاق ناپسند و کارهای زشت. ۹- در اشتیاق به طلب آموزش. ۱۰- در پناه بردن به درگاه خداوند. ۱۱- در طلب فرجام نیک. ۱۲- در اعتراف به گناه و طلب توبه. ۱۳- در درخواست حوائج. ۱۴- در شکایت از ستمگران، هنگامی که مورد ستم واقع می‌شد یا از ستمگران کاری که خوش نمی‌داشت، می‌دید. ۱۵- هنگام بیماری و پیش آمدن اندوه یا گرفتاری. ۱۶- درخواست عفو از گناهان و عیبها. ۱۷- درخواست دفع شر شیطان و پناه بردن به خداوند از دشمنی و مکر او. ۱۸- دعا پس از رفع خطر و پس از برآورده شدن سریع حاجت. ۱۹- در طلب باران پس از قحطی و خشکسالی. ۲۰- در طلب اخلاق ستوده و رفتار پسندیده. ۲۱- دعا هنگام حزن و اندوه. ۲۲- دعا هنگام سختی و مشقت و مشکلات. ۲۳- در طلب عافیت و شکر و سپاس بر آن. ۲۴- دعای آن حضرت برای پدر و مادرش. ۲۵- دعا درباره فرزندان خود. ۲۶- درباره همسایگان و دوستان. ۲۷- دعا برای مرزداران کشور اسلامی. ۲۸- در پناه بردن به خدا. ۲۹- دعا هنگام تنگ شدن روزی. ۳۰- در طلب یاری از خدا برای پرداخت قرض. ۳۱- در ذکر توبه و طلب آن. ۳۲- دعا پس از نماز شب. ۳۳- در طلب خیر. ۳۴- دعا هنگام گرفتاری و هنگام دیدن کسی که به رسوایی گناه گرفتار شده بود. ۳۵- دعا در مقام رضا هنگام دیدن دنیا داران. ۳۶- دعا هنگام شنیدن صدای رعد و دیدن ابر و برق. ۳۷- دعا در اعتراف به اینکه از عهده شکر نعمتهای خدا نمی‌توان بر آمد. ۳۸- در عذر خواهی از کوتاهی در ادای حقوق بندگان خدا. ۳۹- در طلب عفو و رحمت. ۴۰- دعا هنگامی که از مرگ کسی با خبر می‌شد، یا از مرگ یاد می‌کرد. ۴۱- در طلب پرده پوشی و نگهداری از گناه. ۴۲- هنگام ختم قرآن (پایان قرائت آن). ۴۳- هنگام نگاه کردن به ماه نو و رویت هلال. ۴۴- دعای اول ماه رمضان. ۴۵- دعا در وداع ماه رمضان. ۴۶- دعای روزهای عید فطر و جمعه. ۴۷- دعا در روز عرفه (نهم ذیحجه). ۴۸- دعا در روزهای عید قربان و جمعه. ۴۹- دعا برای دفع مکر دشمنان. ۵۰- در ترس از خدا. ۵۱- در تضرع و زاری. ۵۲- اصرار در خواهش از خدا. ۵۳- در مقام کوچکی در پیشگاه الهی. ۵۴- در طلب رفع اندوهها [۷۶].

ابعاد سیاسی صحیفه سجادیه

چنانکه اشاره کردیم، صحیفه سجادیه تنها شامل راز و نیاز و مناجات و عرض حاجت در پیشگاه خدا نیست، بلکه ابعاد سیاسی و

اجتماعی و فرهنگی و عقیدتی نیز دارد. امام سجاد در ضمن دعاهای خود در چندین مورد، مباحث سیاسی بویژه مسئله «امامت» و رهبری جامعه اسلامی را مطرح کرده است که ذیلاً نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم: ۱- امام در دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق) چنین می‌گوید: «خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بر آن که بر من ستم کند، دستی (نیروی)، و بر آن که با من ستیزه جوید زبانی (برهانی)، و بر کسی که با من دشمنی و عناد ورزد پیروزی عطا کن، و در برابر آن کس که نسبت به من، به حيله گری و بد اندیشی پردازد، راه و تدبیر، و در برابر آن که بر من فشار و آزار رساند، نیرو ده و در خطر تهدید دشمنان، به من امنیت عنایت فرما»... آیا چه کسانی جز کارگزاران عبد الملک نظیر «هشام بن اسماعیل مخزومی» (حاکم مدینه) بودند که امام مورد ستم، ستیزه جویی، عناد، بد اندیشی، فشار، آزار و تهدید آنان قرار داشت؟ بنابراین در واقع این دعای امام شکوایه‌ای در برابر زورگویی‌های حکومت وقت بوده و از این نظر بار سیاسی داشته است. ۲- در دعائی که امام روز عید قربان و روز جمعه می‌خوانده چنین آمده است...: «خدایا این مقام (خلافت و رهبری امت اسلامی که اقامه نماز در روز عید قربان و روز جمعه و ایراد خطبه از شئون آن است) مخصوص جانشینان و برگزیدگان تو، و این پایگاهها، از آن امنای تو است که آنان را در رتبه والایی قرار داده‌ای، ولی ستمگران (همچون خلفای ستمگر اموی) آن را به زور، غصب و تصاحب کرده اند تا آنجا که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور گشته‌اند، در حالی که می‌بینند احکام تو تغییر یافته، کتاب تو از صحنه‌ی عمل دور افتاده، فرائض و واجبات دستخوش تحریف گشته، و سنت (راه و رسم) پیامبرت متروک گشته است. خدایا دشمنان بندگان برگزیده ات از اولین و آخرین و همچنین اتباع و پیروانشان و همه کسانی را که به کارهای آنان راضی هستند، لعنت کن و از رحمت خود دور ساز»... در این دعا امام با صراحت از مسئله امامت و رهبری امت، که اختصاص به خاندان پیامبر دارد، و غصب شدن آن توسط ستمگران یاد می‌کند و بدین ترتیب مشروعیت حکومت بنی امیه را نفی می‌کند. ۳- امام در دعای عرفه چنین می‌گوید: «پروردگارا! درود فرست به پاکترین افراد خاندان پیامبر که آنان را برای رهبری امت و اجرای اوامر خود برگزیده‌ای، و آنان را خزانه داران علمت، نگهبانان دینت، جانشینان خود در زمین، و حجت‌های خویش بر بندگان قرار داده‌ای و به خواست خود، آنان را از هر گونه پلیدی یکباره پاک کرده‌ای و آنان را وسیله‌ی ارتباط با خود و راه بهشت خویش قرار داده‌ای خدایا، تو در هر زمان دین خود را به وسیله‌ی امامی تأیید فرموده‌ای که او را برای بندگان رهبر و پرچمدار، و در گیتی مشعل هدایت قرار داده‌ای، پس از آنکه او را با ارتباط غیبی، با خود مرتبط ساخته‌ای و او را وسیله‌ی خشنودی خود قرار داده‌ای و پیروی از او را واجب کرده‌ای، و مقرر داشته‌ای که هیچ کس از او سبقت نگیرد، و هیچ کس از پیروی او پس نماند»... حضرت در این دعا نیز از نقش و موقعیت ویژه رهبران الهی و امامان از خاندان نبوت و امتیازهای آنان سخن می‌گوید، و این، دقیقاً به معنای نفی مشروعیت حکومت زمامداران وقت بود.

برخورد و مبارزه با علمای درباری

اشاره

یکی از شورانگیزترین بخش‌های زندگی امامان، برخورد و مبارزه آنان با سر رشته داران ناشایست فکر و فرهنگ در جامعه اسلامی عصر خویش یعنی فقها، محدثان، مفسران، قراء و قضات درباری است. ایشان کسانی بودند که فکر و ذهن مردم را به سود قدرتهای جور جهت می‌دادند و آنان را با وضعی که خلفای بنی امیه و بنی عباس می‌خواستند در جامعه حاکم باشد، عادت می‌دادند و نسبت به آن وضع، مطیع و تسلیم می‌ساختند و زمینه‌ی فکری و ذهنی را برای پذیرش حکومت آنان فراهم می‌کردند. نمونه این گونه برخورد در زندگانی سیاسی امام چهارم، برخورد شدید آن حضرت با «محمد بن مسلم زهری» (۱۲۴-۵۸ ق) محدث درباری است.

زهری کیست؟

زهری یکی از تابعان و فقیهان آن عصر و از محدثان بزرگ مدینه بود و علم و دانش فقهای هفتگانه جهان تسنن در آن زمان را فرا گرفته حضور ده نفر از صحابه را در رک کرده بود، به طوری که گروهی از بزرگان فقه و حدیث، از او روایت کرده اند [۷۷]. او در پرتو این سوابق، وجهه و شهرت فراوانی در محافل علمی و فقهی آن زمان کسب کرده بود، به طوری که از وی با عباراتی نظیر اینکه: مالک بن انس گفته است: «در مدینه جز یک محدث و فقیه ندیدم و او ابن شهاب زهری بود» [۷۸] یاد می کردند. یا اینکه: به «مکحول» گفتند: داناترین کسی که تاکنون دیده‌ای چه کسی بود؟ گفت: زهری گفتند: بعد از او چه کسی بود؟ گفت: زهری گفتند: بعد از او؟ گفت: زهری باز گفتند: بعد از او؟ پاسخ داد: زهری [۷۹]. با همه اینها زهری شیفته‌ی عظمت علمی و زهد و پارسایی امام سجاد (علیه السلام) و مجذوب مقام معنوی آن حضرت بود. او می گفت: هیچ شخصیت قرشی را پرهیزگارتر و برتر از علی بن الحسین ندیدم [۸۰] و نیز می گفت: بهترین و داناترین فرد هاشمی که دیدم علی بن الحسین بود [۸۱]. زهری هرگاه از امام چهارم یاد می کرد، می گریست و از آن حضرت به عنوان «زین العابدین» (زینت عبادت کنندگان) نام می برد [۸۲]. او از محضر امام چهارم بهره فراوان برده و روایات فراوانی از آن حضرت نقل کرده است [۸۳]. زهری مدتی از طرف بنی امیه در یکی از مناطق حکمرانی می کرد. در آن ایام شخصی را تنبیه کرد و اتفاقاً او در اثر تنبیه مرد. زهری از این حادثه سخت تکان خورد و به شدت ناراحت شد و ترک خانه و زندگی کرده در بیابان خیمه زد و گفت: بعد از این هرگز سقف خانه بر سر من سایه نخواهد افکند! روزی امام سجاد (علیه السلام) او را دید و فرمود: ناامیدی تو (از بخشش پروردگار) از گناهت بدترست، از خدا بترس و توبه و استغفار کن و خون بهای مقتول را برای وراثت او بفرست و به میان خانواده ات برگرد. زهری که با تمام دانش و فقاہتش متوجه این مسئله نبود، از این راهنمایی خوشحال شد. او بعدها می گفت: علی بن الحسین بیش از هر کس به گردن من منت دارد [۸۴].

شاگردی زهری در محضر امام سجاد

مرام و مذهب زهری در میان دانشمندان ما به شدت مورد اختلاف است. برخی، او را شیعه و دوستدار و پیرو امام سجاد (علیه السلام) معرفی نموده قرائتی بر این معنا بیان کرده‌اند، اما برخی دیگر، او را از دشمنان خاندان امامت و از طرفداران بنی امیه شمرده مورد انتقاد قرار داده‌اند. مؤلف «روضات الجنات» بین دو نظریه بدین گونه جمع کرده است که، «او ابتداءً از طرفداران و مزدوران بنی امیه بوده است ولی در پرتو علم و آگاهی خویش، در اواخر عمر، راه حق را تشخیص داده با بنی امیه قطع رابطه کرده به جرگه‌ی پیروان و شاگردان مکتب امام سجاد (علیه السلام) پیوسته است» [۸۵]. ولی، برعکس نظر او، اسناد و شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که گواهی می دهد او در آغاز کار و دوران جوانی، که در مدینه بوده، با حضرت سجاد (علیه السلام) ارتباط داشته و از مکتب آن حضرت بهره می برده است ولی بعدها به دربار بنی امیه جذب شده در خدمت آنان قرار گرفته است و اینکه گاهی امویان به طعن به او می گفتند: «پیامبر تو (علی بن الحسین) چه می کند»؟! [۸۶] گویا مربوط به همین دوران بوده است. ذیلاً زندگی او را مورد بررسی قرار داده شواهد پیوند او با دربار بنی امیه را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

زهری در دربار بنی امیه

«ابن ابی الحدید» او را یکی از مخالفان علی علیه السلام می شمارد و می نویسد: روزی علی بن الحسین شنید که «زهری» و «عروه بن زبیر» در مسجد پیامبر نشستند به علی (علیه السلام) بدگویی می کنند. علی بن الحسین به مسجد رفت و بالای سر آنان ایستاد و آن دو را سخت توبیخ کرد [۸۷]. زهری در زمان حکومت عبد الملک بن مروان، به منظور برخورداری از ثروت و رفاه دربار بنی

امیه، عازم دمشق شد و از علم و دانش خود همچون نردبانی جهت دستیابی به ترقیات مادی و مناصب ظاهری استفاده نموده توجه عبد الملک را به خود جلب کرد، عبد الملک او را مورد تکریم و احترام قرار داد، برای او از بیت المال مقرری تعیین کرد، بدهی هایش را پرداخت و خدمتگزاری در اختیارش قرار داد و بدین ترتیب زهری در ردیف نزدیکان و همنشینان عبد الملک قرار گرفت [۸۸]. «ابن سعد» می نویسد: کسی که زهری را وارد دربار عبد الملک کرد، «قَيْصَةَ بِنِ دُوَيْبٍ» مهرداد مخصوص دفتر خلافت عبد الملک بوده است [۸۹]. از اینجا بود که پیوستگی زهری به دربار کثیف بنی امیه آغاز گردید. او طعم شیرین رفاه و تنعم و برخورداری از لذات زندگی درباری را در دستگاه عبد الملک چشید، و لذا پس از او همچنان در دربار فرزندان وی همچون ولید، سلیمان، یزید، هشام و همچنین در دربار عمر بن عبدالعزیز جای داشت. «یزید بن عبد الملک» زهری را به منصب قضا منصوب کرد. او، پس از یزید، در دستگاه حکومت «هشام بن عبد الملک» از احترام و موقعیت خاصی برخوردار شد و هشام او را معلم فرزندان خود قرار داد. وی این سمت را تا آخر عمر خود به عهده داشت [۹۰] هشام هشتاد هزار درهم قرض او را پرداخت [۹۱]. «ابن سعد» می نویسد: زهری در «رُصَافَةَ» نزد هشام رفت و پیش از آن مدت بیست سال نزد آنان (بنی امیه) اقامت داشت. [۹۲]. همچنین از «سفیان بن عیینه» نقل می کند که: در سال صد و بیست و سه زهری با هشام، خلیفه وقت، به مکه آمد و تا سال صد و بیست و چهار در آنجا اقامت کرد [۹۳]. زهری آنچنان به زندگی درباری و رفاه و تنعم خاص آن خو گرفته بود که در اواخر عمرش به وی گفتند: کاش در این اواخر عمر در شهر مدینه اقامت می گزیدی و در مسجد پیامبر پای یکی از ستونها می نشستی و ما نیز پیرامون تو می نشستیم و به تعلیم مردم می پرداختی. او پاسخ داد: اگر چنین کنم پوستم کنده می شود، و این کار به صلاح من نیست، مگر آنکه پشت به دنیا کرده به آخرت بچسبم! [۹۴].

نیاز خلفای ستمگر به وجود علمای درباری

می دانیم که خلفای ستمگر و ضد اسلامی، برای آنکه بتوانند بر مردمی که معتقد به اسلام بودند حکومت کنند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه اعتقاد قلبی مردم را نسبت به مشروعیت آنچه انجام می دادند، جلب کنند، زیرا آن روز هنوز زمان زیادی از صدر اسلام نگذشته بود و ایمان قلبی مردم به اسلام به قوت خود باقی بود، اگر مردم می فهمیدند که بیعتی که با آن ظالمان کرده‌اند، بیعت درستی نیست و آنان شایسته خلافت رسول الله نیستند، بدون شک تسلیم آنان نمی شدند. اگر این معنا را درباره‌ی همه‌ی مردم نیز نپذیریم، مسلماً در جامعه‌ی اسلامی آن روز افراد زیادی بودند که وضع غیر اسلامی دستگاه خلفا را از روی ایمان قلبی تحمل می کردند، یعنی تصور می کردند که وضع حاکم، وضع اسلامی است. به همین جهت بود که خلفای ستمگر برای مشروع جلوه دادن حکومت خویش، کوشش می کردند که محدثان و علمای دینی را به دربار خود جذب کرده آنان را وادار سازند تا احادیثی را از زبان پیامبر اسلام یا صحابه‌ی بزرگ آن حضرت به نفع آنان جعل کنند و بدین وسیله زمینه‌ی ذهنی و فکری پذیرش حکومت آنان را در جامعه آماده سازند [۹۵]. بر این اساس، هدف خلفای اموی از جذب زهری، استفاده از وجود و موقعیت دینی او بود. او نیز خود را کاملاً در اختیار آنان قرار داد و به نفع آنان کتاب نوشت و حدیث جعل کرد و از این طریق به اهداف شوم آنان کمک فراوان کرد. شخصی به نام «معمّر» می گوید: ما خیال می کردیم از زهری احادیث بسیاری نقل کرده‌ایم؛ تا آنکه ولید (بن عبد الملک) کشته شد، پس از کشته شدن او، دفترهای زیادی را دیدیم که بر چهار پایان حمل و از خزینه‌های ولید خارج می شد و می گفتند: این، دانش زهری است. [۹۶] یعنی، زهری آنقدر کتاب و دفتر برای ولید و به خواست او از حدیث پر کرده بود که وقتی خواستند آنها را از خزانه‌ی ولید خارج کنند، ناچار بر چهارپایان حمل کردند! خود زهری می گوید: در آغاز، ما از نگارش دانش ناخشنود بودیم تا اینکه امیران و حکمرانان، ما را وادار به نوشتن آن نمودند (تا به صورت کتاب در آید)، سپس ما چنین اندیشیدیم که هیچ مسلمانی را از این کار منع نکنند (و علم و دانش نوشته شود). [۹۷]. «ابن کثیر» می نویسد: کسی که زهری را وادار به

نوشتن حدیث کرد، هشام بن عبد الملک بود، و از آن روز که زهری کتاب نوشت، مردم نیز شروع به نوشتن احادیث کردند. [۹۸]. روزی هشام بن عبد الملک از وی خواست برای فرزندان او حدیث یاد بدهد، در این هنگام زهری یک نفر منشی خواست و چهار صد حدیث املا کرد و منشی نوشت. [۹۹]. «عمر بن عبدالعزیز» نیز طی بخشنامه‌ای نوشت: در نقل و کتابت حدیث از وجود زهری غفلت نکنید، زیرا هیچ کس دانایتر از او نسبت به سنت گذشته باقی نمانده است! [۱۰۰]. اینک باید دید دفاتر و کتابهایی که به امر ولید و هشام پر از حدیث شده بود، شامل چه نوع حدیث‌هایی بوده است؟ بی شک در میان این دفاتر یک حدیث هم در محکومیت امثال ولید و هشام وجود نداشت، بلکه شامل احادیثی بود که بر اعمال ننگین و ضد اسلامی آنان صحه می گذاشت و از وزنه و موقعیت درخشان رقبای سیاسی آنان یعنی بنی هاشم می کاست.

احادیث مجعول زهری

زهری احادیثی به نفع بنی امیه و در جهت توجیه سیاست کفرآمیز آنان، بر ضد خاندان هاشمی، جعل کرده است که ذیلا نمونه‌هایی از آنها را ملاحظه می فرمایید: ۱- زهری به پیامبر اسلام نسبت داده است که حضرت فرموده است: «نباید بار سفر بسته شود مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من (در مدینه) و مسجد الاقصی، و مسجد الاقصی برای شما حکم مسجد الحرام را دارد». [۱۰۱]. این حدیث را «مسلم»، «ابو داود» و «نسائی» - سه تن از محدثان بزرگ جهان تسنن - از طریق «ابوهریره» به این صورت نقل کرده‌اند: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - وَمَسْجِدِي هَذَا وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى» [۱۰۲] و در هیچ یک از آنها جمله‌ی: «و هو يقوم لكم مقام المسجد الحرام». (مسجد الاقصی برای شما حکم مسجد الحرام را دارد) وجود ندارد! پیداست که این حدیث با این نکته اضافی به دستور «عبد الملک» توسط زهری جعل شده و مربوط به زمانی است که «عبدالله بن زبیر» بر مکه مسلط بود و عبد الملک در منطقه شام به قدرت رسیده بود و بین آن دو، کشمکش نظامی و سیاسی وجود داشت و هر وقت مردم شام می خواستند به حج بروند ناگزیر چند روزی در مکه می ماندند، و این، فرصت بسیار خوبی بود برای عبدالله بن زبیر که بر ضد عبد الملک تبلیغات کند، و چون عبد الملک نمی خواست حاجیان شام تحت تاثیر این تبلیغات قرار گیرند و بدین وسیله مشروعیت حکومت او در مرکز خلافت نیز خدشه دار شود، سفر حج را متوقف ساخت. مردم شکایت کردند که چرا ما را از حج واجب باز می داری؟ عبد الملک گفت: ابن شهاب زهری از پیامبر نقل می کند که حضرت فرمود: بار سفر بسته نمی شود مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من، و مسجد الاقصی، و مسجد الاقصی برای شما حکم مسجد الحرام را دارد، و این سنگی که رسول خدا شب معراج پای خود را روی آن گذاشته، جای کعبه را می گیرد!! آنگاه به دستور عبد الملک بر فراز آن سنگ قبه‌ای ساختند و برای آن پرده‌های حریر آویختند و خادمانی برای آن معین کردند و مردم را به طواف آن واداشتند، و این رسم، در تمام دوره‌ی بنی امیه باقی بود. [۱۰۳]. بدین ترتیب ملاحظه می شود که انگیزه‌ی جعل قسمت آخر این حدیث [۱۰۴] توسط زهری، منصرف ساختن مردم از عزیمت به سوی خانه‌ی خدا (که تحت سلطه‌ی عبدالله بن زبیر بود) و سوق آنان به سوی فلسطین بود، زیرا فلسطین جزئی از شام و تحت نفوذ عبد الملک بود و زهری بدین وسیله در تثبیت موقعیت عبد الملک می کوشید. ۲- زهری، گویا برای آنکه از میزان نفرت مردم از آل مروان کم کند، و موضعگیری الهی امام چهارم در برابر آنان را وارونه جلوه دهد، از امام سجاد چنین یاد می کرد: «علی بن الحسین میانه رو ترین فرد خاندان خویش و مطیع ترین و محبوبترین آنان نزد مروان و عبد الملک بود»!! [۱۰۵] در صورتی که میزان دشمنی مروانیان با خاندان علی (علیه السلام) بر هیچ کس پوشیده نیست و میزان نفرت خاندان علوی از مروانیان نیز بر همه کس روشن است، بنابراین کسی تهمت مطیع بودن امام چهارم نسبت به مروانیان را باور نمی کند چه رسد به مطیع تر بودن! ۳- زهری از عایشه نقل می کند که گفت: روزی نزد رسول خدا بودم، در این هنگام دیدم عباس و علی می آیند، رسول خدا فرمود: عایشه! این دو نفر بر غیر دین من می میرند! [۱۰۶]. پیداست که این حدیث به منظور کاستن از موقعیت

عظیم و درخشان علی و به خاطر خوشایند مروانیان جعل شده است، و گرنه چه کسی باور می کند که چنین حدیثی راست باشد؟! جالب است که زهری که این حدیث را از طریق «عروه بن زبیر» از عایشه نقل می کند و همه می دانند که عایشه چقدر کینه‌ی علی را در دل داشته است؟ در مورد عروه نیز می دانیم که وی از دشمنان خاندان پیامبر بوده است. «ابن ابی الحدید» تصریح می کند که: وی همچون ابو هریره، عمرو بن عاص، و مغیره بن شعبه از مزدوران معاویه برای جعل حدیث بر ضد علی (علیه السلام) بوده است. [۱۰۷]. ۴- زهری نقل می کند که: رسول خدا یک بار شبانه وارد خانه علی و فاطمه شد و گفت: آیا نماز نمی خوانید؟ علی (علیه السلام) گفت: اختیار ما دست خداست، اگر بخواهد ما را (برای این کار) برمی انگیزد. رسول خدا با شنیدن این سخن، چیزی نگفت و برگشت. در این هنگام علی شنید که رسول خدا به ران خود می زند و می گوید: «و کان الانسان اکثر شیئی جدلاً» [۱۰۸]. «انسان بیش از هر چیز به جدل می پردازد». [۱۰۹]. او با جعل و نقل این جریان بی اساس، علی (علیه السلام) را یک فرد جبری و اهل جدل معرفی می کرد! دروغ بودن این حدیث به قدری آشکار است که از هر نوع نقد و بررسی بی نیاز است. شگفتا! ولید کعبه و قتیل محراب، با پیامبر در باب خواندن نماز جدل می کنند؟! ۵- زهری از زبان علی علیه السلام جریانی به این مضمون نقل می کند که: شتر پیری داشتم که پیامبر اسلام آن را بابت سهم من از غنائم جنگ بدر داده بود. هنگامی که خواست با فاطمه دختر پیامبر عروسی کنم، با مرد رنگرزی از قبیله «بنی قینقاع» قرار گذاشتم تا با من به صحرا برود و من به کمک او گیاه «ازخر» جمع آوری کرده بیاورم و آن را به رنگرها فروخته و هزینه ولیمه‌ی عروسی را تامین کنم. برای این منظور، سرگرم آماده سازی جهاز شترها و تهیه‌ی جوال و طناب و امثال اینها بودم و شترها را کنار خانه یکی از انصار خوابانده بودم که ناگهان دیدم کوهان شترها قطع شده و تهیگاه آنها شکافته شده و جگرشان بیرون کشیده شده است! وقتی این منظره را دیدم سخت ناراحت شدم و گفتم: چه کسی این کار را کرده است؟ گفتند: کار، کار «حمزه بن عبدالمطلب» است، او با جمعی از انصار سرگرم شرابخواری است و کنیز آواز خوانی برای آنان آواز می خواند(!) حمزه از آن مجلس بیرون جست و شمشیر را برداشت و کوهان شترها را قطع کرد، و تهیگاهشان را شکافت و جگرشان را بیرون کشید. علی (علیه السلام) می گوید: نزد رسول خدا رفتم، دیدم «زید بن حارثه» در حضور پیامبر است. پیامبر که ناراحتی مرا دید فرمود: چه شده است؟ گفتم: هرگز چنین کار زشتی ندیده بودم، حمزه با شترهای من چنین و چنان کرده است و هم اکنون با عده‌ای در خانه‌ای نشسته سرگرم شرابخواری است. پیامبر لباس پوشید و حرکت کرد. من و زید بن حارثه نیز به دنبال حضرت حرکت کردیم. پیامبر به خانه‌ای که حمزه در آن بود، وارد شد و شروع به توبیخ و سرزنش حمزه کرد. دیدم حمزه مست است و چشمانش سرخ شده است. او با نگاه خود، پیامبر را از پای تا سرور انداز کرد و گفت: مگر شما بردگان پدر من نیستید؟! پیامبر که دید حمزه مست است به عقب برگشت و خانه را ترک گفت. ما نیز با او بیرون آمدیم. [۱۱۰]. زهری با جعل چنین جریان مسخره‌ای، از شخصیت عظیم و چهره درخشانی همچون حمزه سید الشهداء، که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر پیکر خونین او در میدان جنگ احد هفتاد بار نماز خواند، شخصی بی قید، شرابخوار، متجاوز، و سرکش ترسیم کرده که کارهای او با هیچ معیار اخلاقی و دینی سازگار نیست! پیداست که این تهمت‌های ناروا و ناجوانمردانه از طرف زهری مزدور، به این منظور بوده است که حمزه را نیز مثل عناصر پلید بنی امیه، که غرق این گونه آلودگیها بوده‌اند، فردی آلوده معرفی کرده از این طریق برای اربابان اموی خود شریک جرم درست کند!

نامه کوبنده امام چهارم به زهری

با توجه به این گونه سوابق سیاه زهری، امام سجاد (علیه السلام) نامه‌ی تند و کوبنده و در عین حال خیرخواهانه و نصیحت آمیزی به وی نوشت که ترجمه آن بدین قرار است: «خدا، ما و تو را از فتنه‌ها نگاه دارد و تو را از (گرفتاری به) آتش (دوزخ) حفظ کند، تو در حالتی قرار گرفته‌ای که هر کس این حالت تو را بشناسد، شایسته است به حال تو ترحم کند. نعمت‌های گوناگون خدا بر تو

سنگینی کرده است: خداوند بدن تو را سالم، و عمرت را طولانی کرده است و چون خداوند تو را حامل علوم قرآن و فقیه و آشنا به احکام دین و عارف به سنت پیامبر قرار داده حجت او بر تو تمام گشته است... خداوند در برابر این نعمتها شکر آنها را بر تو واجب کرده و تو را به این وسیله آزمایش کرده است آنجا که فرموده: «اگر شکرگزاری کردید، حتما نعمت شما را افزون می‌سازم و اگر ناسپاسی کردید، بی شک عذاب من سخت است». [۱۱۱]. بین فردا که در پیشگاه خدا ایستادی و خداوند از تو پرسید که شکر نعمتهای او را چگونه گزاردی، و در برابر حجت‌های او چگونه به وظایف خود عمل کردی، وضع تو چگونه خواهد بود؟ گمان نکن که خداوند عذر تو را خواهد پذیرفت و از تقصیرت در خواهد گذشت، هرگز! خداوند در کتاب خود از علما پیمان گرفته است که حقایق را برای مردم بیان کنند، آنجا که فرموده است: «آن (کتاب آسمانی) را برای مردم بیان کنید و کتمان نکنید» [۱۱۲]. بدان کمترین چیزی که کتمان کردی و سبکترین چیزی که بر دوش گرفتی، این است که وحشت ستمگر را به آرامش تبدیل کردی و چون به او نزدیک شدی و هر بار تو را دعوت کرد اجابت نمودی، راه گمراهی را برای او هموار ساختی. چقدر می‌ترسم که در اثر گناهانت فردا جایگاهت با خیانتکاران یکی باشد و به خاطر آنچه به ازای همکاری با ستمگران به چنگ آورده‌ای، بازخواست شوی. چیزهایی را که حق تو نبود، وقتی به تو دادند، گرفتی، و به شخصی نزدیک شدی که هیچ حقی را به کسی باز نگردانده است و هنگامی که او تو را به خود نزدیک کرد، هیچ باطلی را بر طرف نکردی و کسی را که دشمن خدا است، به دوستی برگزیدی. آیا چنین نبود که وقتی او تو را دعوت کرد و مقرب خود ساخت، (حاکمان) از تو محوری ساختند که سنگ آسیاب مظلومه‌هایشان بر گرد آن می‌چرخد و تو را پلی قرار دادند که از روی آن به سوی کارهای خلافشان عبور می‌کنند و نردبانی ساختند که از آن به بام گمراهی و ضلالتشان بالا می‌روند؟ تو (مردم را) به سوی گمراهی آنان دعوت می‌کنی و راه آنان را طی می‌کنی. آنان به وسیله‌ی تو، در (دل) علما ایجاد شک کردند و به وسیله‌ی تو دل‌های جاهلان را به سوی خود جذب نمودند. (تو آنقدر با وجهه دینی خود به آنان خدمت کردی که) نزدیکترین وزرا و نیرومندترین یارانشان، به قدری که تو فساد آنها را در چشم مردم صلاح جلوه دادی، نتوانسته‌اند به آنان کمک کنند و به اندازه‌ی تو باعث رفت و آمد و ارتباط خواص و عوام با آنان گردند. آنچه (به عنوان حقوق و مقرری و جواهر و...) به تو داده‌اند، در مقابل آنچه (در توجیه اعمال خلافشان) از تو گرفته‌اند، چقدر ناچیز و کم ارزش است؟! چقدر اندک است آنچه (از دنیا) برای تو آباد کرده‌اند، اینک بین چقدر (آخرت تو را) خراب کرده‌اند؟! بنگر چه می‌کنی و مراقب خویشتن باش و بدان که دیگری مواظب تو نخواهد بود، نفس خود را همچون یک شخص مسئول، مورد محاسبه قرار بده. بنگر که شکر خدا را، که در خردسالی و بزرگی با نعمتهای خود تو را روزی داده، چگونه به جای آوردی؟ چقدر می‌ترسم که مشمول این سخن خدا باشی که فرموده است: «بعد از آنان، فرزندان جانشین آنها شدند که وارث کتاب (آسمانی تورات) گشتند (اما با این حال) متاع این دنیای پست را می‌گیرند (و بر حکم و فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: (اگر ما گنهکار باشیم) بزودی (از طرف پروردگار) بخشیده خواهیم شد.» [۱۱۳]. تو در سرای جاوید نیستی، بلکه در جهانی هستی که اعلام کوچ کرده است مگر انسان پس از همسالان و همگنان خود چقدر در این دنیا می‌ماند؟! خوشا به حال کسی که در دنیا (از گناهان خویش) بیمناک باشد، و بدا به حال کسی که می‌میرد و گناهانش بعد از وی می‌ماند. هشیار و بیدار باش که بدین وسیله به تو اعلام خطر شد، (و در جهت اصلاح خویش) گام پیش بنه که (فعلا) به تو مهلت داده شده است. تو با نادان طرف نیستی، و آن کس (خدا) که حساب اعمال تو را نگه می‌دارد، هرگز (از لغزش‌هایت) غافل نمی‌شود. آماده سفر باش که سفر دوری در پیش داری، گناهانت را درمان کن که دلت سخت بیمار شده است. گمان نکن که من می‌خواستم تو را سرزنش و ملامت و نکوهش کنم، نه، خواستم خداوند اشتباهات گذشته تو را جبران کند و دین از دست رفته ات را به تو باز گرداند، و در این کار، سخن خدا را یاد کردم که فرمود: «تذکر بده زیرا تذکر برای مومنان سودمند است.» [۱۱۴]. یاد همسالان و همگنان خویش را که در گذشته‌اند و تو تنها مانده‌ای، از خاطر برده‌ای، بنگر آیا آن گونه که تو گرفتار (و آلوده) شدی آنان گرفتار شدند؟ آیا آنچنان که

تو سقوط کردی، سقوط کردند؟ آیا تو امر نیکی را یاد کردی که آنان آن را نادیده گرفتند؟ آیا چیزی را تو دانستی که آنان ندانستند؟ نه، چنین نیست، بلکه در اثر موقعیتی که پیدا کردی، در چشم عوام منزلت و احترام یافتی و وضع تو آنان را به زحمت افکند زیرا از رأی تو پیروی می کنند و به دستور تو عمل می نمایند، هر چه را تو حلال بشماری حلال، و آنچه را حرام بشماری، حرام می شمارند. البته تو چنین صلاحیت و اختیاری (در حلال و حرام) نداری، ولی آنچه آنان را بر تو چیره ساخته، طمع بستن آنان به آنچه تو داری، از دست رفتن علمایشان، چیرگی نادانی بر تو و آنان، و ریاست طلبی تو و آنان بوده است. آیا نمی بینی که چقدر در نادانی و غرور فرو رفته‌ای، و مردم چقدر در گرفتاری و فتنه به سر می برند؟! تو آنان را گرفتار کردی و مردم با دیدن وضع و موقعیت تو، دستاوردهای خود را نادیده گرفته شیفته‌ی مقام و منصب تو شدند، و دل‌هایشان مشتاق است که به رتبه‌ی علمی تو نایل گردند، یا به مقام و منصب تو برسند، و بدین ترتیب در اثر رفتار و حرکت تو، در دریایی (از گمراهی) سقوط کردند که عمق آن ناپیداست و به گرفتاری ای دچار شدند که ابعاد آن نامعلوم است، خدا به داد ما و تو برسد که او فریاد رس (درماندگان) است. اینک از تمام منصبها و ستمهای خویش کناره‌گیری کن تا به پاکان و صالحان پیشین پیوندی؛ آنان که اینک در کفهای پوسیده در آغوش خاک خفته‌اند، شکم‌هایشان به پشتهایشان چسبیده است، بین آنها و خدا هیچ حجاب و حایلی نیست، دنیا آنان را فریب نمی دهد و آنان شیفته‌ی دنیا نمی گردند (به دیدار خدا) دل بستند و آن‌گاه به (میعاد) معبود فرا خوانده شدند و چندی نگذشت که (به اسلاف خود) پیوستند. در صورتی که دنیا تو را در این سن پیری و با این مقام علمی و در این دم مرگ [۱۱۵] این گونه گمراه و شیفته سازد، پس، از جوانان کم سن و سال، نادان، سست رأی، و اشتباه کار، چه انتظاری می توان داشت؟ «انا لله و انا الیه راجعون» به چه کسی باید پناه برد و از چه کسی باید چاره درماندگی را خواست؟ از مصیبت خود، و آنچه در تو مشاهده می کنیم، به خدا شکوه می کنیم و در این مصیبتی که توسط تو بر ما وارد شده انتظار اجر و پاداش از پیشگاه او داریم. بنگر که چگونه سپاس خدا را که در خردی و بزرگی، به تو روزی داده به جای آوردی؟ و چگونه در پیشگاه خدا که تو را در پرتو دینش در میان مردم آبرو بخشیده، تعظیم می کنی؟ و چگونه حرمت کسوت الهی را که تو را در آن کسوت بین مردم پوشیده داشته حفظ می کنی؟ و میزان نزدیکی یا دوری تو، نسبت به خدا که به تو دستور داده است به او نزدیک و تسلیم فرمانش باشی، تا چه حد است؟ تو را چه شده است که از خواب غفلت بیدار نمی شوی و از لغزشهایت توبه نمی کنی؟ و می گویی: «به خدا سوگند هیچ وقت حرکتی برای خدا نکرده‌ام که در آن دین خدا را زنده کرده یا باطلی را از میان برده باشم»؟! آیا این است شکر نعمت پروردگار که تو را حامل علوم دین قرار داده است؟! چقدر می ترسم که مصداق این سخن خدا در قرآن باشی که فرمود: «نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوت نمودند و بزودی (کیفر) گمراهی خود را خواهند دید». [۱۱۶]. خداوند تو را حامل (علوم) قرآن قرار داد و علم دین را نزد تو به ودیعت سپرد ولی تو آن را ضایع گردانیدی، خدا را سپاس می گزاریم که ما را از گمراهی تو حفظ کرد، والسلام». [۱۱۷].

درس وارستگی

تصور نشود که سردمداران اموی از دام‌هایی که پیش پای امثال زهری گسترده بودند، برای امام چهارم تدارک ندیده بودند، خیر، آنان از این نقشه‌ها خیلی می کشیدند، اما امام سجاد در برابر تطمیع‌ها و تهدیدهای آنان بی‌اعتنایی نشان می داد و هر بار که در صدد جلب توجه آن حضرت بر می آمدند، دست رد به سینه‌ی آنها می زد. دو نمونه یاد شده در زیر گواه صادقی بر این معنا است:

۱- عبد الملک در دوران خلافت خویش، یک سال در مراسم حج طواف می کرد و امام علی بن الحسین (علیه السلام) نیز پیشاپیش او سرگرم طواف بود و اعتنایی به او نداشت، عبد الملک که حضرت را از نزدیک ندیده بود و او را به قیافه نمی شناخت، گفت: این کیست که جلوتر از ما طواف می کند و به ما اعتنایی نمی کند؟! گفتند: او علی بن الحسین است. عبد الملک در کناری نشست

و گفت: او را نزد من بیاورید! وقتی که حضرت نزد او حاضر شد، گفت: ای علی بن الحسین، من قاتل پدر تو نیستم! چرا نزد من نمی آیی؟ امام فرمود: قاتل پدرم من دنیای او را فنا کرد، ولی پدرم آخرت او را تباه ساخت، اینک اگر تو هم می خواهی مثل قاتل پدرم باشی، باش! عبد الملک گفت: نه، مقصودم این است که نزد ما بیایی تا از امکانات دنیوی ما برخوردار شوی. در این هنگام امام روی زمین نشست و دامن لباس خود را پهن کرد و گفت: خدایا قدر و ارزش اولیای خود را به وی نشان بده. ناگهان دیدند دامن حضرت پر از گهرهای درخشانیست که چشمها را خیره می کند. آنگاه گفت: خدایا اینها را بگیر که مرا نیازی به اینها نیست. [۱۱۸]. ۲- عبد الملک اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر پیامبر اسلام در اختیار علی بن الحسین علیه السلام است (و این، چیز جالبی بود، زیرا یادگار پیامبر بود و مایه تفاخر. از این گذشته نوعی مظهر حکومت به شمار می رفت. وانگهی، بودن آن شمشیر نزد علی بن الحسین (علیه السلام) مایه نگرانی عبد الملک بود زیرا مردم را به سوی خود جلب می کرد). لذا پیکی نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در ذیل نامه نیز نوشت که اگر کاری داشته باشید من حاضرم آن را انجام دهم! امام پاسخ رد داد. عبد الملک نامه‌ی تهدید آمیزی نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، سهمیه‌ی تو را از بیت المال قطع خواهم کرد (در آن زمان همه مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند امام نیز سهمیه‌ای داشت). امام در پاسخ نوشت: اما بعد، خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد، و از آن‌جا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می فرماید: «خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست نمی دارد» [۱۱۹] [۱۲۰].

نشر احکام و آثار تربیتی و اخلاقی

یکی دیگر از ابعاد مبارزه پیشوای چهارم با مظالم و مفساد عصر خویش، نشر احکام اسلام و تبیین مباحث تربیتی و اخلاقی بود. امام در این زمینه گامهای بلند و بزرگی برداشته بطوری که دانشمندان را به تحسین و اعجاب واداشته است، چنانکه دانشمند بزرگ جهان تشیع، شیخ «مفید»، در این زمینه می نویسد: «فقهای اهل تسنن به قدری علوم از او نقل کرده‌اند که به شمارش نمی گنجند، و مواعظ و دعاها و فضائل قرآن و حلال و حرام به حدی از آن حضرت نقل شده است که در میان دانشمندان مشهور است، و اگر بخواهیم آنها را شرح دهیم، سخن به درازا می کشد» [۱۲۱]. نمونه ای از تعالیم تربیتی و اخلاقی که از امام چهارم به یادگار مانده، مجموعه‌ای به نام «رسالة الحقوق» است که امام طی آن، وظایف گوناگون انسان را، چه در پیشگاه خدا و چه نسبت به خویشتن و دیگران، بیان نموده است. امام این وظایف را که بالغ بر پنجاه حق است، ابتداءً به صورت اجمالی و سپس به نحو تفصیل به شمرده است. [۱۲۲]. رسالة الحقوق، که توسط محدثان نقل و در کتب حدیثی ما ضبط شده است، بارها جداگانه چاپ و چندین شرح و ترجمه بر آن نوشته شده است. فهرست حقوقی که امام بیان نموده بدین شرح است: ۱- حق خدا، ۲- حق انسان، ۳- حق زبان، ۴- حق گوش، ۵- حق چشم، ۶- حق دست، ۷- حق پا، ۸- حق شکم، ۹- حق عورت، ۱۰- حق نماز، ۱۱- حق حج، ۱۲- حق روزه، ۱۳- حق صدقه، ۱۴- حق قربانی، ۱۵- حق سلطان، ۱۶- حق معلم، ۱۷- حق مالک برده، ۱۸- حق رعیت، ۱۹- حق شاگردان، ۲۰- حق زن، ۲۱- حق برده، ۲۲- حق مادر، ۲۳- حق پدر، ۲۴- حق فرزند، ۲۵- حق برادر، ۲۶- حق آزاد کننده برده، ۲۷- حق بنده آزاد شده، ۲۸- حق نیکوکار، ۲۹- حق موذن، ۳۰- حق پیشنماز، ۳۱- حق همنشین، ۳۲- حق همسایه، ۳۳- حق رفیق، ۳۴- حق شریک، ۳۵- حق مال، ۳۶- حق طلبکار، ۳۷- حق معاشر، ۳۸- حق خصم بر انسان، ۳۹- حق انسان بر خصم، ۴۰- حق مشورت کننده، ۴۱- حق رایزن، ۴۲- حق نصیحت خواه، ۴۳- حق نصیحت گو، ۴۴- حق بزرگ، ۴۵- حق کوچک، ۴۶- حق سائل نیازمند، ۴۷- حق مسئول، ۴۸- حق شاد کننده‌ی انسان، ۴۹- حق بد کننده، ۵۰- حق همکیشان، ۵۱- حق اهل ذمه.

دستگیری از درماندگان

یکی از ابعاد درخشان زندگانی امام چهارم، خدمات اجتماعی آن حضرت در آن عصر تاریک است. این خدمات، چه در ایام بحرانی و پر آشوب مدینه مانند روزهای «فاجعه‌ی حره» و چه در مواقع آرامش که نیازمندان و تهیدستان در انتظار دست نوازشگری بودند که با لطف و کرم به سوی آنان دراز شود، همچنان تا آخر عمر آن حضرت ادامه داشت. تاریخ، نمونه‌های برجسته‌ای از این گونه خدمات آن امام را بازگو می‌کند: امام چهارم هزینه‌ی زندگی صد خانواده‌ی تهیدست مدینه را عهده دار بود. [۱۲۳]. گروهی از اهل مدینه، از غذایی که شبانه به دستشان می‌رسید، گذران معیشت می‌کردند، اما آورنده‌ی غذا را نمی‌شناختند. پس از درگذشت علی بن الحسین تازه متوجه شدند شخصی که شبانه مواد غذایی و خوار و بار برای آنان می‌آورده، علی بن الحسین (علیه السلام) بوده است! [۱۲۴]. او شبانه به صورت ناشناس انبان نان و مواد غذایی را شخصا به دوش می‌کشید و به در خانه‌ی فقرا می‌برد و می‌فرمود: صدقه‌ی پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می‌سازد. [۱۲۵]. اهل مدینه می‌گفتند: ما صدقه‌ی پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین در گذشت. [۱۲۶]. حضرت سجاد در طول سالها به قدری انبان حاوی آرد و دیگر مواد غذایی را به دوش کشیده شخصا به در خانه‌ی فقرا برده بود که شانه‌ی حضرت کوفته شده و پینه بسته بود، به طوری که پس از شهادت آن حضرت، هنگام غسل دادن جنازه‌اش، این کوفتگی توجه حاضران را جلب کرد و وقتی از علت آن پرسیدند، پاسخ شنیدند که: این، اثر حمل شبانه کیسه‌ها و انبانهای پر از مواد غذایی به در خانه‌ی فقرا است. [۱۲۷].

کانون تربیتی

هنگام ظهور اسلام، بردگی در سراسر جهان آن روز - حتی در مهد تمدن آن زمان یعنی یونان و روم - رواج داشت، و چون لغو چنین پدیده‌ی گسترده‌ای به یکباره مقدور نبود، اسلام از راههای مختلفی زمینه‌ی لغو تدریجی آن را فراهم ساخت. بدین ترتیب که از یک طرف راههای برده‌گیری را تقلیل داده آن را محدود ساخت. از طرف دیگر آزاد سازی بردگان را کفاره‌ی بسیاری از گناهان و خطاها و ترک واجبات قرار داد و از این رهگذر وسائل آزادی آنان را فراهم ساخت. از طرف سوم پیامبر اسلام به مسلمانان توصیه کرد که با بردگان (همچون عضوی از خانواده) رفتار انسانی داشته باشند و دستور داد صاحبان بردگان از غذاهایی که خود می‌خورند و از لباسهایی که خود می‌پوشند، به آنان بدهند. از این گذشته، آزاد سازی بردگان را آنچنان دارای ارزش و ثواب و فضیلت معرفی کرد که در روایات ما بسیاری از اعمال صالح، از نظر کثرت ثواب و فضیلت، به آزاد کردن بردگان تشبیه گشته و از این طریق مسلمانان به این کار تشویق شده‌اند. مجموع اینها دیدگاه اسلام را در مورد بردگی تا حدی روشن می‌سازد. [۱۲۸].

برخورد خاص و ظریف اسلام و پیشوایان آن با مسئله برده و برده داری را باید از این دیدگاه تحلیل کرد. باری، در بررسی زندگانی امام چهارم نیز موضوع آزاد سازی بردگان به چشم می‌خورد، اما دامنه و سطح این عمل به حدی وسیع است که تنها با محاسبات بالا-قابل توجیه نیست و به نظر می‌رسد که امام چهارم در این کار انگیزه‌های والاتری داشته است. دقت در این زمینه نشان می‌دهد که امام از این اقدام نظر تربیتی و انسانی داشته است، بدین معنا که بردگان را خریداری کرده مدتی تحت آموزش و تربیت قرار می‌داد و سپس آزادشان می‌کرد و آنان به صورت انسانهای نمونه به فعالیت فرهنگی و تربیتی می‌پرداختند و پس از آزادی نیز ارتباطشان با امام قطع نمی‌شد. «علی بن طاووس» ضمن اعمال ماه رمضان می‌نویسد: علی بن الحسین (علیه السلام) شب آخر ماه رمضان بیست نفر برده (با اندکی بیشتر یا کمتر) را آزاد می‌کرد و می‌گفت: خداوند در هر شب رمضان هنگام افطار هفتاد هزار نفر از اهل دوزخ را از عذاب آتش آزاد می‌کند، و در شب آخر به تعداد کل شبهای رمضان آزاد می‌کند، دوست دارم خداوند ببیند که من در دنیا بردگان خود را آزاد می‌کنم تا بلکه مرا در روز رستاخیز از آتش دوزخ آزاد سازد. امام هیچ خدمتگزاری را بیش از یک سال نگه نمی‌داشت. وقتی که برده‌ای را در اول یا وسط سال به خانه می‌آورد، شب عید فطر او را آزاد می‌ساخت و در سال بعد به جای او شخص دیگری را می‌آورد و باز او را در ماه رمضان آزاد می‌ساخت و این روال تا آخر

عمر او همچنان ادامه داشت. اما بردگان سیاه پوست را- با وجود آن که به آنان نیاز نداشت - می خرید و آنان را در مراسم حج به عرفات می آورد و آن گاه که به سوی مشعر کوچ می کرد، آنان را آزاد می کرد و جوایز مالی به آنان می داد. [۱۲۹]. به گفته یکی از نویسندگان: همین که بردگان از این موضوع خبر می یافتند، خود را از قید بندگی اعیان و اشراف رها ساخته به خدمت زین العابدین در می آمدند. زمان می گذشت و ایام سپری می شد و زین العابدین همچنان به آزاد کردن بندگان مشغول بود. او هر سال و هر ماه و هر روز به مناسبت‌های مختلف این امر را تکرار می کرد تا آنجا که در شهر مدینه گروه عظیمی از بندگان و کنیزان آزاد شده آن حضرت تشکیل شده بود. [۱۳۰]. چنانکه اشاره شد، از مجموع اینها می توان نتیجه گرفت که امام با این برنامه در واقع یک کانون تربیتی به وجود آورده بود: بردگان را خریداری کرده مدتی تحت تعلیم و تربیت قرار می داد و پس از آنکه آنها را آزاد می کرد، هر کدام یک فرد تربیت شده و الگو برای دیگران بودند. آنان پس از آزادی نیز پیوند معنوی خود را با امام قطع نمی کردند و به سهم خود دیگران را تحت پوشش تربیتی قرار می دادند. این برنامه امام، با توجه به محدودیتهایی که او در ارشاد و هدایت مستقیم جامعه با آن روبرو بود، بسیار درخور توجه و بررسی است. [۱۳۱].

پاورقی

[۱] محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱ ص ۴۶۷
 شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی ص ۲۵۳ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری با اعلام الهدی، الطبعة الثالثة، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ص ۲۵۶ حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن علی بن حسین قمی، تصحیح: سید جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱ ه.ش، ص ۱۹۶ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۲ ص ۲۸۶ در کتب تاریخ زندگانی ائمه نام مادر چهارم سخت مورد اختلاف است و علاوه بر شهر بانویه، به دوازده صورت دیگر نیز همچون: شاه زنان، جهان شاه، شهر ناز، جهان بانویه، خوله، سلافه و ... آمده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: دکتر شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۲۷ ۲۹ دکتر کریمان، حسین، ری باستان، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ج ۱ ص ۴۰۳ ۴۱۶ آقای دکتر کریمان به مناسبت بحث پیرامون مقبره بی بی شهر بانو که بر اساس شهرتی عامیانه، محل دفن شهر بانو همسر امام حسین پنداشته می شود اقوال مختلف پیرامون نام مادر امام چهارم را بر شمرده و انتساب این محل به آن بانو را رد کرده است. [۲] شیخ مفید، همان کتاب، ص ۲۵۳
 علامه طبرسی تاج الموالد (ضمن مجموعه ای به نام «مجموعه نفیسه») مکتبه بصیرتی، ص ۱۱۲ شیخ مفید، مسار الشیعه (ضمن همان مجموعه) ص ۶۷ محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل الامامه، الطبعة الثالثة، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۸۰ کلینی، همان کتاب، ص ۴۶۶ سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۳۲۴ مسعودی، اثبات الوصیه، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۳ ه. ق، ص ۱۶۷ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، تصحیح و تلخیص: الشیخ حسین الأعلمی، الطبعة الأولى، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه. ق، ص ۲۲۲ فضل بن حسن طبرسی، همان کتاب، ص ۲۵۶ ابن ابی الثلج البغدادی، تاریخ الأئمه (ضمن مجموعه نفیسه)، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۹ برخی از مورخان تولد امام علی بن الحسین علیه السلام را در سال ۳۶ یا ۳۷ نوشته اند. [۳] ارقام داخل پرانتز گویای مدت حکومت خلفا در زمان امامت حضرت سجاد می باشد. [۴] عبدالله بن زبیر از معدود کسانی بود که با یزید بیعت نکرده بود، از این رو پس از مرگ معاویه، اندکی پیش از حرکت حسین بن علی علیهما السلام به سوی مکه، به این شهر گریخت و در آنجا سرگرم فعالیت های سیاسی شد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام، چون رقیبی در حجاز نداشت، طرفدارانی پیدا کرد و خود را خلیفه خواند. یزید تا آخر عمر نتوانست او را شکست بدهد و او تا سال ۷۳ همچنان در مکه پرچم حکومت را در دست داشت. عبدالله حجاز و عراق و مصر و قسمتی از شرق اسلامی را مطیع

خود ساخت و قلمرو حکومت جانشینان یزید تنها به شام و پاره ای از مناطق دیگر محدود شد. بنابراین از سال ۶۱ تا ۷۳ قمری، دو خلیفه در دو منطقه از کشور اسلامی حکمرانی می کردند، ولی با شکست و کشته شدن عبدالله بن زبیر توسط نیروهای عبد الملک (در سال ۷۳ همه مناطق اسلامی تحت حکومت مروانیان قرار گرفت و شام از نو مرکزیت کلی یافت. [۵] مسعودی، همان کتاب، ص ۱۶۷ و ر. ک به: سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۳۲۴. [۶] سبط ابن الجوزی، همان کتاب، ص ۳۲۴ و ر. ک به: ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اختیار من ذهب، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکفر، ج ۱ ص ۱۰۵. [۷] الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۵ ص ۲۲۱. [۸] الطبقات الکبری، ص ۲۱۲ و ر. ک به: ابن کثیر، البداية و النهایه، الطبعة الثانية، بیروت، دار المعارف، ۱۹۷۷ م، ج ۹ ص ۱۰۴. [۹] احتمالاً حمید بن مسلم عمداً به منظور جلب ترحم آنان، حضرت را (که لاغر و ضعیف گشته بود) کودک نامیده است و یا بعدها چنین کاری را به خود نسبت داده است تا نزد شیعیان قدری از بار گناه خود بکاهد. [۱۰] الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۲۴۲ و ر. ک به: محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دار القاموس الحدیث، ج ۶ ص ۲۶۰ حوادث سال ۶۱ اخطب خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق و تعلیق: شیخ محمد سماوی، قم، مکتبه المفید، ج ۲ ص ۳۸. [۱۱] اخطب خوارزمی، همان کتاب، ص ۴۳. [۱۲] اسیر کردن زنان و کودکان و گرداندن سرهای بریده‌ی شهدا در شهرها، عمدتاً به منظور ایجاد رعب و وحشت و زهر چشم گرفتن از مخالفین بود. [۱۳] «ما بمکه و المدینه عشرون رجلاً یحبنا» (مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۴ ه. ق، ج ۴۶ ص ۱۴۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دارالکتب العلمیه، ج ۴ ص ۱۰۴۲۰ جلدی. [۱۴] قام ابو محمد علی بن الحسین علیه السلام بالأمر مستخفياً علی تقیه شديده فی زمان صعب (مسعودی، اثبات الوصیه، الطبعة الرابعة، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۳ ه. ق، ص ۱۶۷). [۱۵] به نظر محقق بزرگوار، شیخ محمد تقی شوشتری، به جای «جبر مطعم»، «حکیم بن جبیر بن مطعم» صحیح است (قاموس الرجال، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۸ ه. ق، ج ۹ ص ۳۹۹ در نقل فضل بن شاذان نیز، که خواهد آمد، «محمد بن جبیر بن مطعم» ذکر شده است. [۱۶] شیخ مفید، الاختصاص، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم المقدسه، ص ۶۴ مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۴ ه. ق، ج ۴۶ ص ۱۴۴ و ر. ک به: شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (معروف به رجال کشی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، چاپخانه‌ی دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۱۲۳ شماره‌ی ۱۹۴ در این کتاب روایت دیگری نیز نقل شده و در آن نام «جابر بن عبدالله انصاری» نیز به سه نفر یاد شده اضافه شده است. بخش اخیر سخنان یحیی بن ام الطویل، از بیانات حضرت ابراهیم و پیروان او گرفته شده است که به نقل قرآن مجید، خطاب به بت پرستان زمان خود می گفتند ...: «ما از شما و آنچه به جای خدا می پرستید، بیزاریم. ما منکر و مخالف شما (و راه و آیین شما) هستیم و میان ما و شما دشمنی و خشم و کینه‌ی همیشگی هست تا آنکه تنها به خدا ایمان بیاورید» (سوره ممتحنه: ۴) یحیی نه تنها در حجاز، بلکه در عراق (کوفه) نیز همین بیانات را ایراد می نمود و صراحتاً از مروانیان و لعنت کنندگان علی علیه السلام بیزاری می جست و به شیعیان توصیه می کرد که از دشمنان علی علیه السلام فاصله بگیرند (کلینی، اصول کافی، الطبعة الثانية، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۸ ه. ق، ج ۲ ص ۳۷۹ حدیث ۱۶. [۱۷] شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (معروف به رجال کشی)، ص ۱۲۳. [۱۸] شیخ طوسی، همان کتاب، ص ۱۱۵. [۱۹] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ه. ق، ج ۴ ص ۵۲۰. [۲۰] ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه. ق، ص ۱۲۲ و ۱۲۴. [۲۱] تجارب السلف، تصحیح: عباس اقبال، چاپ سوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ه. ش، ص ۷۵. [۲۲] ابن طقطقا، الفخری، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه. ق، ص ۱۲۲- سیوطی، تاریخ الخلفا، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، الطبعة الثالثة، قاهره، مطبعه المدنی، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۲۱۶. [۲۳] هندوشاه، همان کتاب، ص ۷۶. [۲۴] سیوطی، همان مأخذ، ص ۲۱۷- ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۱۲۲- ابو العباس المبرد، الکامل فی اللغة و الادب، تحقیق: نعیم زر زور (و) تغارید بیضون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۵ م، ج ۲، ص

۱۹۲- هندو شاه، همان کتاب، ص ۷۶- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶ ه.ق، ج ۴، ص ۱۰۰. [۲۵] سیوطی، همان کتاب، ص ۲۱۸- ابن اثیر، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۲۲. بعضی از این کارها را معاویه نیز قبلاً کرده بود. [۲۶] سیوطی، همان کتاب، ص ۲۱۸- دکتر شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، گ ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۹۸ و ر.ک به: ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ص ۲۰- جرجی زیدان، همان کتاب، ج ۴، ص ۹۹. [۲۷] دکتر شهیدی، همان، ص ۹۸. [۲۸] ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۱۲۲- ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۲۱- هندوشاه، همان کتاب، ص ۷۶. [۲۹] سیوطی، همان کتاب، ص ۲۱۶. [۳۰] سیوطی، همان کتاب، ص ۲۱۷- هندو شاه، همان کتاب، ص ۷۶. [۳۱] مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دار الاندلس، ج ۳، ص ۹۱. [۳۲] ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تعلیق: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ج ۳، ص ۲۷ و ۲۹- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۵، ص ۲۲۰. [۳۳] ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، الطبعة الثالثة، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۲۸ ه.ق، ج ۲، ص ۳۱. [۳۴] ابن واضح، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۸. ابن اثیر می گوید: دست آنان را همچون اهل ذمه داغ نهاد (الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۳۵۹). [۳۵] ابن اثیر، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۵۹- دکتر شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان اموی، چاپ ششم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۱۸۲ (به نقل از: مشکوٰۃ الادب). از ساحت قدس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر نقل این سخنان شرم آور، که از سر ضرورت و برای آشنایی خوانندگان با ماهیت پلید خلفای اموی صورت گرفت، پوزش می طلبم- مولف. [۳۶] مبرد، الکامل فی اللغة والادب، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۱، ص ۳۱۱- ابن اثیر، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۷۵- مسعودی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۲۷ و ر.ک به: ابن واضح، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۹- دکتر شهیدی، همان کتاب، ص ۱۸۴- اعثم کوفی، الفتوح، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۷، ص ۶. [۳۷] الامامه و السیاسه، الطبعة الثالثة، قاهره، مطبعة مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۸۲ ه.ق، ج ۲، ص ۳۲. [۳۸] مروج الذهب، و معادن الجواهر، بیروت، دار الاندلس، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۱۶۷. [۳۹] سید امیر علی، مختصر تاریخ العرب، ترجمه عقیف البعلبکی، الطبعة الثانية، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۷ م، ص ۱۲۳ و ر.ک به: ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریه، ج ۳، ص ۳۶- ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۱۲۷- ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر، ج ۵، ص ۹ و ۱۰- سیوطی، همان کتاب، ص ۲۲۳ و ۲۲۴. [۴۰] سیوطی، همان کتاب، ص ۲۲۳. [۴۱] ابن اثیر، همان کتاب، ج ۵، ص ۱۱- ابن طقطقا، همان کتاب، ص ۱۲۷. [۴۲] ابن اثیر، همان کتاب، ج ۵، ص ۱۱. [۴۳] صدوق، الخصال، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم المقدسه، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۳۳۹ (باب السنه). [۴۴] کلینی، فروع کافی، الطبعة الثانية، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ه.ش، ج ۵، ص ۳۴۴ (کتاب نکاح باب المومن کفو المومن) و ر.ک به: محمد بن سعد الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵- ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، قاهره، الموسسه المصریه العامه للتالیف و الترجمة و الطباعه و النشر، ج ۴، ص ۸. [۴۵] صحیفه سجادیه، ترجمه صدر بلاغی، تهران، حسینیه ارشاد، دعای ۴۹ (برای دفع مکر دشمنان)، ص ۶۱۰. [۴۶] (آیت الله) خامنه‌ای، سید علی، پیشوای صادق، تهران، انتشارات سید جمال، ص ۲۴. [۴۷] حره به زمین سنگلاخی گفته می شود که سطح آن سنگهای آتشفشانی پوشیده شده باشد، و چون اطراف شهر مدینه دارای چنین خصوصیتی است و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق حره و اقم صورت گرفت، این جنگ به نام «حره» نامیده شد. [۴۸] احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، بغداد، مکتبه المثنی، ج ۴، ص ۳۱. [۴۹] ر.ک به: بلاذری، همان ماخذ، ص ۳۰- ۴۶- ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ه.ق، ج ۴، صفحات: ۱۰۲- ۱۰۳ و ۱۱۱- ۱۲۱- مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الاندلس، ج ۳، ص ۶۸- ۷۱. [۵۰] ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ج ۳، ص ۸. [۵۱] علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، فی معرفه الائمه. تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق،

ج ۲، ص ۲۹۹. [۵۲] بلاذری، همان ماخذ، ص ۳۰. [۵۳] علی بن عیسی، همان ماخذ، ص ۳۱۹ - السيد المحسن الامین، اعیان الشیعه، تحقیق: حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۱، ص ۶۳۰ و ۶۳۳. [۵۴] مجلسی، بحار الانوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۹۴ ه.ق، ج ۴۶، ص ۱۰۸ - ابن کثیر، البدايه والنهایه، الطبعة الثانية، بیروت، مكتبة المعارف، ۱۹۷۷ م، ج ۹، ص ۱۰۷ - ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیا و طبقات الاصفیاء، الطبعة الخامسة، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۴۰ - السيد محسن الامین، همان ماخذ، ج ۱، ص ۶۳۱ و ۶۳۶ - علی بن عیسی، همان ماخذ، ج ۲، ص ۳۱۴ - صدوق، الخصال، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم المقدسه، ۱۴۰۳ ه.ق - ص ۵۱۸. [۵۵] ابن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت، دار صادر، ج ۵، ص ۲۲۰. [۵۶] حسین بن علی بن شعبه، تحف العقول، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، الطبعة الثانية، قم، منشورات جماعه المدرسين فی الحوزة العلمیه بقم المقدسه، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۴۹ - کلینی، الروضه من الکافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، الطبعة الرابعة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ه.ش، ص ۷۲ - صدوق الامالی، قم، مطبعة حکمه، ۱۳۷۳ ه.ق، ص ۳۰۱ (المجلس الثاني). [۵۷] (آیت الله) خامنه‌ای، سید علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد، چاپ اول، تهران، دفتر حزب جمهوری اسلامی، نشریه شماره ۶۳، ۱۳۶۱ ه.ش، ص ۳۶-۳۸. [۵۸] علی بن شعبه، همان ماخذ، ص ۲۵۲ - کلینی، همان ماخذ، ص ۱۵. [۵۹] ج الذهب، دار الاندلس، ج ۳، ص ۶۷. [۶۰] تاریخ الادب العربی، (العصر العباسی)، الطبعة السابعة، مصر، دارالمعارف، ج ۲، ص ۳۴۷ البته این گونه گرایش (به اصطلاح) فقیهان و زاهدان به مجالس آنچنانی - که در شیعه درست عکس آن مشهود است - عمدتاً ریشه در مکتبی داشت که به نام اسلام اما به کام خلفای جور، و بریده از تعالیم خالص قرآن و اهل بیت (علیه السلام) ایجاد شده بود و متأسفانه در عصر ما نیز در برخی از محیط های اهل سنت رسوباتی از آن به چشم می خورد. [۶۱] ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۶، ص ۱۱ - شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین العابدین، الطبعة الاولى، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۲، ص ۴۰۹. [۶۲] ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۲۵. [۶۳] ابوالفرج، همان ماخذ، ج ۶، ص ۲۱. [۶۴] ریف قرشی، همان ماخذ، ج ۲، ص ۴۱۰. [۶۵] قرشی، همان ماخذ، ص ۴۱۱. [۶۶] ابوالفرج، همان ماخذ، ج ۸، ص ۲۰۸-۲۱۰ - کحاله، عمر رضا، اعلام النساء الطبعة الخامسة، بیروت، موسس الرساله، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۱۲-۲۱۴ - دکتر شهیدی، جعفر، زندگانی علی بن الحسین چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۱۰۴. [۶۷] - همان ماخذ. [۶۸] مرتضی الحسینی العاملی، جعفر، دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام (مجموعه مقالات) ۱۴۰۰ ه.ق، ج ۱، ص ۵۶ (مقاله: الامام السجاد باعث الاسلام من جدید). [۶۹] مرتضی الحسینی العاملی، همان ماخذ - امین، احمد، ضحی الاسلام، الطبعة السابعة، قاهره، مكتبة النهضة المصریه، ج ۱، ص ۳۶۵ (به نقل از بخاری و ترمذی - باب الاعتصام بالسنه). [۷۰] سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، تحقیق، محمد محیی الدین عبدالحمید، الطبعة الثالثة، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۲۲۴. [۷۱] مرتضی الحسینی العاملی، همان ماخذ، ص ۵۷ (به نقل از جامع بیان العلم). [۷۲] شیخ آغا بزرگ، الذریعه الی تصانیف، الطبعة الثانية، بیروت، دار الاضواء ۱۳۷۸ ه.ق، ج ۱۵، ص ۱۸. [۷۳] مدنی، سید علی خان، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، موسسه آل البيت، مقدمه، ص ۴-۵. [۷۴] صحیفه سجادیه، ترجمه سید صدرالدین صدر بلاغی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، مقدمه، ص ۳۷. [۷۵] شیخ آغا بزرگ، همان ماخذ، ج ۳، ص ۳۴۵ - ۳۵۹. ضمناً درباره اسناد صحیفه سجادیه رجوع شود به: سید علی خان مدنی، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، مقدمه - عبدالرزاق الموسوی المرقم، الامام زین العابدین، قم، دار الشبستری للمطبوعات، ص ۹۵-۱۱۸. [۷۶] متوکل بن هارون راوی صحیفه می گوید: «این دعاها ۷۵ باب بود که یازده باب آن را فراموش کرده و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم» مرحوم سید علی خان مدنی پس از نقل بیان متوکل، احتمال می دهد که چند باب دیگر نیز توسط راویان بعدی حذف یا فراموش شده و عملاً به ۵۴ باب تقلیل یافته است (ریاض السالکین، مقدمه، ص ۲۹) در هر حال علاوه بر صحیفه مشهور و رایج که «صحیفه کامله» نامیده می شود، از طرف

دانشمندان اسلامی پنج صحیفه دیگر نیز شامل مجموعه‌هایی دیگر از دعا‌های امام سجاد (علیه السلام) گرد آوری شده و به نام‌های: الصحیفه الثانیه، الصحیفه الثالثه و ... چاپ شده است (شیخ آغا بزرگ تهرانی، همان مأخذ، ج ۱۵، ص ۱۹-۲۱). [۷۷] حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه سنائی، ج ۱، ص ۵۷۳ (ماده زهر) و نیز تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، تصحیح: علی محدث زاده، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی مرکزی، ص ۸۷، و ر.ک به: ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، الطبعة الاولى، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۹ ه.ق، ج ۱، ص ۱۶۲. [۷۸] محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۲، ص ۳۸۸. [۷۹] ابن کثیر، البدایه و النهایه، الطبعة الثانیه، بیروت، مکتبه المعارف، ج ۹، ص ۳۴۳. [۸۰] ابن کثیر، همان مأخذ، ص ۱۰۴. [۸۱] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات علامه، ج ۴، ص ۱۵۹. [۸۲] علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تعلیق: سید هاشم رسولی، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۲، ص ۲۸۸. [۸۳] برای آگاهی از برخی از این روایات به کتابهای زیر رجوع شود: بحار الانوار، الطبعة الثانیه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۴ ه.ق، ج ۴۶، صفحات: ۵۷ و ۸۴ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۲ و ۱۰۷ و ۱۵۰ احتجاج طبرسی، نجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۶ ه.ق، ج ۲ ص ۵۱ - الاستبصار، الطبعة الثانیه، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ه.ق، ج ۲، ص ۸۰ - کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۲، ص ۳۱۵ - حلیه الاولیاء، الطبعة الثانیه، بیروت، دارالکتب العربی (افست اسماعیلیان)، ج ۳، ص ۱۴۱ - اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳۰ - فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۸۳ و ج ۵، ص ۳۶. [۸۴] ابن شهر آشوب، همان مأخذ، ج ۴، ص ۵۹ - علی بن عیسی اربلی، همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۱۹ - ۳۲۰ - محمد بن سعد، همان مأخذ، ج ۵، ص ۲۱۴ - ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۱۰۶. [۸۵] میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهان، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۲ ه.ق، ج ۷، ص ۲۴۵ درباره نظریه طرفین رجوع شود به: حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، تهران، کتابخانه سیائی، ج ۱، ص ۵۷۳ (ماده زهر) - شیخ محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۸، شیخ طوسی، رجال، تحقیق و تعلیق، سید محمد صادق آل بحر العلوم، الطبعة الاولى، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ ه.ق، ص ۱۵۹. [۸۶] ابن شهر آشوب، همان مأخذ، ج ۴، ص ۱۵۹. [۸۷] شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابولفضل ابراهیم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۱۰۲. [۸۸] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۱ و ۳۴۶. [۸۹] الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۴۷ (شرح حال قبیصه). [۹۰] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۱ - ابن خلکان، وفيات الاعیان، تحقیق: دکتر احسان عباس، الطبعة الثانیه، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۴ ه.ش، ج ۴، ص ۱۷۸. [۹۱] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۳. [۹۲] محمد بن سعد، همان مأخذ، ج ۷، ص ۴۷۴. [۹۳] محمد بن سعد، همان مأخذ، ج ۵، ص ۴۹۷. [۹۴] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۸. [۹۵] (آیت الله) خامنه‌ای، سید علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد، چاپ اول، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش، ص ۵۶. [۹۶] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۶ - ابن سعد، همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۸۹ - شمس الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، بیروت، دار التراث العربی، ج ۱، ص ۱۱۲. [۹۷] ابن سعد، همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۸۹ - ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۱. [۹۸] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۱. [۹۹] ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، الطبعة الاولى، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۶ ه.ق، ج ۹، ص ۴۴۹ - شمس الدین ذهبی، تذکره الحفاظ، بیروت، دار التراث العربی، ج ۱، ص ۱۱۰. [۱۰۰] ابن کثیر، همان مأخذ، ج ۹، ص ۳۴۳ ممنوعیت نقل و کتابت حدیث پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از زمان خلافت عمر بن خطاب و توسط او آغاز گردید و تا آخر قرن اول هجری ادامه داشت و در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز رسماً توسط او لغو گردید. تحلیلگران در تاریخ معتقدند که این ممنوعیت انگیزه‌ی سیاسی داشته است و هدف از آن این بوده که امتیاز بزرگی را که آن روزها امیر مومنان (علیه السلام) داشته از بین ببرند، زیرا علی (علیه السلام) زمانی که هنوز پیامبر اسلام در حال حیات بود، کتابهایی تدوین نموده بود که در آنها احادیث پیامبر و حقایق را که از آن حضرت در ابواب مختلف فرا گرفته بود، جمع کرده بود و نقل و افشای این حقایق، از نظر سیاسی، به نفع خلیفه وقت نبود،

زیرا هر کدام به نحوی سند حقانیت علی (علیه السلام) به شمار می رفت، از این رو عمر نقل و کتابت و تدوین حدیث را به طور کلی ممنوع اعلام کرد! بدین ترتیب ملاحظه می شود که هم ممنوعیت نقل و تدوین حدیث ریشه‌ی سیاسی داشته و هم لغو ممنوعیت آن توسط امثال هشام. در این زمینه در سیره‌ی امام باقر (علیه السلام) توضیح بیشتری خواهیم داد! در هر حال شیعه هرگز این ممنوعیت را جدی نگرفت و بلافاصله پس از فوت پیامبر به تدوین حدیث پرداخت و از این رو در نقل و جمع آوری حدیث پیشگام بود. [۱۰۱] «ان رسول الله قال: لا تشد الرحال الا الی ثلاثه مساجد: مسجد الحرام و مسجدی هذا و مسجد الاقصی و هو یقوم لکم مقام المسجد الحرام» (ابن واضح، تاریخ یعقوبی، تعلیق: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۸). [۱۰۲] صحیح المسلم، قاهره، مکتبه محمد علی صبح، ج ۴، (کتاب الحج)، ص ۱۲۶ - سنن ابی داود، تصحیح و تعلیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (کتاب الحج)، ص ۲۱۶ - سنن نسائی به شرح سیوطی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۳۷ و ۳۸. [۱۰۳] ابن واضح، همان ماخذ، ج ۳، ص ۸. [۱۰۴] هر چند سند اصل حدیث نیز جای حرف دارد! [۱۰۵] ابن سعد، همان ماخذ، ج ۵، ص ۲۱۵ - و. ر. ک. به: ابن کثیر، همان ماخذ، ج ۹، ص ۱۰۶. [۱۰۶] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۶۳. [۱۰۷] ابن ابی الحدید، همان ماخذ. [۱۰۸] کهف: ۵۴. [۱۰۹] بخاری، صحیح بخاری، قاهره، مکتبه عبدالحمید احمد حنفی، ج ۹، (کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه)، ص ۱۰۶ - سید الحسین شرف الدین، اجویه مسائل جارالله، الطبعة الثانیه، صیدا، مطبعه العرفان، ۱۳۷۳ ه. ق، ص ۶۹ - ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، الطبعة الخامسة، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۳، ص ۱۴۳. [۱۱۰] بخاری، همان ماخذ، ج ۵، ص ۸۳ (باب قصه غزوه بدر) - سید شرف الدین، همان ماخذ، ص ۷۰ - ابونعیم، همان ماخذ، ج ۳، ص ۱۴۴. [۱۱۱] «لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید» (سوره ابراهیم: ۷). [۱۱۲] «لتبیننه للناس و لا- تکتمنونه» (سوره آل عمران: ۱۸۷). [۱۱۳] «فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب یاخذون عرض هذا الاذنی و یقولون سیغفرلنا» (... سوره اعراف: ۱۶۹). [۱۱۴] و ذکر فان الذکری تنفع المومنین» (سوره ذاریات: ۵۵). [۱۱۵] با توجه به اینکه تولد زهری را در سال ۵۸ ق و شهادت امام چهارم را در سال ۹۴ یا ۹۵ ق نوشته‌اند، اگر فرضاً امام این نامه را در آخرهای عمرش نوشته باشد، زهری در آن زمان در حدود ۳۶ سال داشته و پیر نبوده است. در اینجا چند احتمال وجود دارد و یکی از آنها این است که تولد زهری پیش از سال ۵۸ بوده است و در ضبط تاریخ تولد او اشتباه رخ داده است. چنانکه ابن خلکان تولد او را در سال ۵۱ و ذهبی در سال ۵۰ نوشته است. [۱۱۶] «اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا» (سوره مریم: ۵۹). در تفسیر جمله آخر آیه احتمال دیگر نیز داده شده است. [۱۱۷] حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، الطبعة الثانیه، موسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعة المدرسين بقم المشرفه، ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۲۷۴-۲۷۷ - الموسوی المقرم، عبدالرزاق، الامام زین العابدین، قم، دار الشبستری للمطبوعات، ص ۱۵۴-۱۵۹. [۱۱۸] قطب الراوندی، الخراج، تصحیح و تعلیق: شیخ اسدالله ربانی، قم، انتشارات مصطفوی، ص ۲۳۲ - الامین العاملی، السید محسن، الصحیفه الخامسه، دمشق، مطبعه الفیحاء (افست مکتبه الامام امیر المومنین العامه باصبهان - ایران) ۱۲۸۲ ه. ق، ص ۴۹۲. [۱۱۹] «ان الله لا- یحب کل خوان کفور» (سوره حج، ۳۲). [۱۲۰] الامین العاملی، السید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه. ق، ج ۱، ص ۶۳۵ - (آیت الله) خامنه‌ای، سید علی، پژوهشی در زندگی امام سجاد، چاپ اول، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱ ه. ش، ص ۷۳ - مجلسی، بحار الانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴۶، ص ۹۵. [۱۲۱] الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۲۶۰. [۱۲۲] این رساله را مرحوم «صدوق» در کتاب «الخصال» (ابواب الخمسین و مافوقه) مسنداً و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» (ج ۲، ص ۶۱۸) مرسل روایت کرده است. حسن بن علی بن شعبه نیز در کتاب «تحف العقول» بدون سند ولی مبسوط تر نقل کرده است. تعداد حقوق بر اساس نقل صدوق پنجاه و یک، و بر اساس روایت ابن شعبه پنجاه تا است. ر. ک. به: دکتر شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵

ه.ش، ص ۱۶۹-۱۸۸. [۱۲۳] ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، الطبعة الخامسة، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۳۶ - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۳۲۷ - علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۲، ص ۲۸۹ - شبلنجی، نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۴۰ - مجلسی، بحارالانوار، الطبعة الثانیه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۴ ه.ق، ج ۴۶، ص ۸۸ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسول محلاتی، قم، موسسه انتشارات علامه، ج ۴، ص ۱۵۴ - ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ج ۵، ص ۲۲۲ - الشیخ محمد الصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نورالابصار) ص ۲۱۹ - الشیخ عبدالله الشبراوی الشافعی، الاتحاف بحب الاشراف، قاهره، المطبعة الادبیه (افست منشورات الرضی، قم)، ص ۱۳۶. [۱۲۴] علی بن عیسی، همان ماخذ، ص ۲۸۹ - شبلنجی، همان ماخذ، ص ۱۴۰ - مجلسی، همان ماخذ، ص ۸۸. [۱۲۵] علی بن عیسی، همان ماخذ، ص ۲۸۹ - ابونعیم اصفهانی، همان ماخذ، ص ۱۳۶ - سبط ابن الجوزی، همان مأخوذ، ص ۳۲۷. [۱۲۶] ابونعیم اصفهانی، همان ماخذ، ص ۱۳۶ - شبلنجی، همان ماخذ، ص ۱۴۰ - مجلسی، همان ماخذ، ص ۸۸، الشیخ عبدالله الشبراوی، همان ماخذ، ص ۱۳۶ - علی بن عیسی، همان ماخذ، ص ۳۱۳ و ۲۹۰ - سبط ابن الجوزی، همان ماخذ، ص ۳۲۷. [۱۲۷] ابونعیم اصفهانی، همان ماخذ، ص ۱۳۶ - علی بن عیسی، همان ماخذ، ص ۲۸۹ - ابن شهر آشوب، همان ماخذ، ج ۴، ص ۱۵۴ - صدوق، الخصال، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، قم، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم المقدسه، ۱۴۰۳ ه.ق، ص ۵۱۷ و ۵۱۸. [۱۲۸] در این زمینه رجوع کنید به: ایرجی، محمد صادق، بردگی در اسلام، پایان نامه درجه لیسانس مولف از دانشگاه تهران. [۱۲۹] اقبال الاعمال، الطبعة الثانیه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ - ه.ق، ص ۲۶۱. [۱۳۰] سید الاهل، عبدالعزیز، زندگانی زین العابدین، ترجمه حسین وجدانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات مجله ماه نو، ص ۵۵. [۱۳۱] در تهیه و تنظیم این بخش، از کتاب، امام چهارم پاسدار انقلاب کربلا به قلم دوست و برادر دانشمند آقای علی اکبر حسینی استفاده شده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت

سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاوندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

